

## پیام آزادی (ناشر افکار ملی - مترقی)

به اهتمام: فعالین جنبش نجاتبخش مردم افغانستان

شماره دهم - اول جون 2008 ( 12 جوزا 1387 )

مطالب این شماره:

- 1- اهداف غارتگرانه امپریالیزم امریکا و ناتوازشغال نظامی و به مستعمره کشیدن افغانستان و ردخز عبلات مزدوران امپریالیزم و انقیادطلبان ملی!
- 2- از فروپاشی برجهای مرکز تجارت جهانی ناسقوط رژیم طالبان (بخش دهم)
- 3- سیرحرکی جنبش ملی- دموکراتیک در افغانستان (بخش چهارم)
- 4- داستان کوتاه
- 5- تشکیل امپراتوریهای استعماری
- 6- اشعار انتخابی

### اهداف غارتگرانه امپریالیزم امریکا و ناتوازشغال نظامی و به مستعمره کشیدن افغانستان و ردخز عبلات مزدوران امپریالیزم و انقیاد طلبان ملی!

بعزاز فروپاشی ابرقدرت سوسیال امپریالیزم شوروی و بلوک (شرق)، امپریالیزم امریکا بحیث یگانه ابرقدرت امپریالیستی نیرومند و بی رقیب در جهان درصدد تحقق دوکتورین «نظم نوین جهانی» و تاسیس «امپراطوری جهانی» اش برآمد. این ابرقدرت جهانخوار در اولین اقدام سلطه گرانه اش به بهانه «آزادسازی» کویت کشور عراق را در سال 1991 مورد تجاوز نظامی قرار داده و بدین وسیله پایگاه های نظامی اش را در عربستان سعودی و برخی از کشورهای حوزه خلیج فارس تاسیس کرده و حضور نظامی اش را در منطقه دایمی ساخت. ابرقدرت جهانخوار امریکای برای تسلط بر منطقه استراتژیک بالکان، پلان تجزیه فدراسیون یوگسلاویا را بحیث کشوری قدرت مند در منطقه مهم بالکان روی دست گرفته و بدین وسیله بعد از تجزیه این کشور حضور نظامی اش را زیر پوشش ملل متحد در منطقه بالکان تثبیت نمود. بار دیگر دولت امریکا در سال (1999) کشور یوگسلاویا را که وابستگی شدیدی به امپریالیزم فدراسیون روسیه داشت و به آسانی حاضر نبود تا به خواستهای امریکا گردن نهد مستقیماً مورد تهاجم نظامی قرار داده و ایالت کوسوفو را از آن کشور جدا نموده و تحت قیمومیت ملل متحد قرار داد؛ تا که رهبران کوسوفو امسال به تحریک و حمایت امریکا استقلال کامل ایالت کوسوفو را از یوگسلاویا اعلان نمودند. واقعه انتحاری 11 سپتمبر 2001 در نیویورک و واشنگتن که منجر به قتل حدود سه هزار نفر گردید، بهانه و تمسک قوی ای بدست دولت امریکا داد تا زیر نام «جنگ جهانی بی پایان علیه تروریسم» در جهت تحقق اهداف غارتگرانه امپریالیستی اش در جهان به اقدامات گسترده تری علیه خلقها و ملل مظلوم دست بزند. دولت امریکا واقعه 11 سپتمبر را مستقیماً به گروه القاعده و اسامه بن لادن (که در آن وقت در افغانستان در حمایت رژیم طالبان قرار داشت) نسبت داده و به بهانه سرکوب گروه القاعده و دولت طالبان (که حاضر نشد از حمایت اسامه بن لادن و گروه های اسلامی تحت رهبری اش دست بردارد)؛ اتحاد نظامی سیاسی وسیعی را از کشورهای عضو ناتو و خارج ناتو تشکیل داد. در تاریخ 7 اکتوبر سال 2001 میلادی افغانستان را مورد تهاجم نظامی قرار داد. در این تهاجم نظامی دولت امریکا هزاران نفر را کشته و مجروح کرد و ویرانی های زیادی را ببار آورد. بعد از سقوط رژیم طالبان بیش از شش سال است که افغانستان در اشغال نظامی امریکا و ناتو قرار دارد و دولت دست نشانده متشکل از گروه های خائن، میهن فروش و جنایت کار بر مردم ستم دیده و مظلوم کشور حاکمیت میکند.

دولت امریکا بر مبنای همین هدف با متحد نزدیک آن امپریالیزم انگلیس در سال 2003 میلادی با وجود مخالفت سازمان ملل متحد و هم پیمانان اروپائی اش کشور عراق را مورد تهاجم نظامی قرار داده و با

سقوط دولت صدام آن کشور را به اشغال نظامی در آورده و تحت سلطه استعماری اش قرارداد. اشغالگران امریکائی وانگلیسی در طی این مدت حدود یک میلیون عراقی را بقتل رسانند؛ بیش از دو میلیون آنها بخارج از عراق فرار کردند؛ حدود دوونیم میلیون از مردم مظلوم عراق از خانه های شان بیجا شده اند؛ ده ها هزار نفر مجروح، معلول و معیوب شده اند و ده ها هزار عراقی بیگناه در زندان امریکائیها مورد شکنجه های غیر انسانی و وحشیانه قرار گرفته اند. رسوائی زندان ابو غریب در تجاوز به زنان، بد رفتاری های جنسی علیه مردان و اعمال انواع شکنجه های غیر انسانی و شرم آور علیه زندانیان بوسیله امریکائیها در سراسر جهان پخش گردید. همچنان وقایع شکنجه های ضد انسانی در زندان گوانتانامو و زندان بگرامی در افغانستان نمونه های دیگری از بربریت دولت امریکا علیه مردم افغانستان و عراق است. ملاحظه میشود که نفت چقدر برای سرمایه جهانی حایز اهمیت است که بخاطر تصرف منابع آن امریکا و متحدین اش به شنیع ترین جنایات دست میزند. نفت منطقه شرق میانه و سایر مناطق جهان بمتابه خونی است که در شاهرگهای نظام سرمایه داری جریان میکند. دولت امریکا با اشغال استعماری عراق جوی های خون در این کشور بر راه انداخت تا نفت بیشتری در لوله های نفت نظام سرمایه داری جهانی جریان پیدا کند. اشغالگران امریکائی و ناتو حدود هفت سال است که به کشتار مردم افغانستان و جنایت و بربریت علیه آنها ادامه میدهند تا که گاز و نفت آسیای میانه در لوله های سرمایه جهانی جریان پیدا کرده و دولت وابسته و مزدور آنها از آن حمایت کنند. این است اهمیت نفت برای ادامه حیات نظام غارتگر سرمایه داری جهانی!.

کشتار و فجایع، بربریت، ویرانی و بربادی بوسیله ارتشهای اشغالگر در طی حدود هفت سال اخیر خاصاً در ولایات شرقی و جنوب غربی افغانستان باشدت تمام ادامه داشته و هزاران نفر را کشته و معلول کرده اند. ارتشهای اشغالگر امریکا و ناتو با بمبارانهای وحشیانه صدها قریه را در این ولایات ویران کرده و ده ها هزار نفر را مجبور به آوارگی کرده اند. هنوز حدود سه میلیون مردم ما در شرایط آوارگی در کشورهای پاکستان و ایران بسر میبرند و بخاطر عدم امنیت و مصئونیت و عدم امکان زندگی بخور و نمیر برای شان و وحشت نیروهای اشغالگر نمیتوانند به کشور شان بازگردند. ارتشهای اشغالگر در مناطق تحت تسلط شان با خشونت و بیرحمی علیه مردم عمل میکنند، به خانه ها و حریم زندگی خصوصی آنها تجاوز می کنند، مردم بیگناه را بنام همکاری با طالب و القاعده دستگیر کرده و به زندان می اندازند، توده های مردم را توهین و تحقیر کرده و مورد شکنجه های وحشیانه قرار داده و یا بقتل می رسانند. در طی هفت سال هزاران نفر در زندانهای امریکائیها و سایر ارتشهای اشغالگر تحت شکنجه های وحشیانه و غیر انسانی قرار گرفته اند. چندین زندانی در زیر شکنجه های وحشیانه آنها جان داده اند و شنیعتر آنکه زندانیان مردم در تجاوز جنسی و یا بد رفتاری جنسی قرار گرفته اند. برخلاف یاره سرائی های حاکمان مزدور و خادمان امپریالیزم و انقیاد طلبان ملی، امریکا و ناتو حاکمان مطلق در افغانستان اند و حاکمیت استعماری شان را هم مستقیماً و هم از طریق دولت دست نشاندۀ شان بر مردم افغانستان اعمال میکنند. و نمایندگی سازمان ملل در افغانستان نیز بحیث تنظیم کننده برنامه های استعماری قدرتهای اشغالگر عمل میکند.

از آغاز تهاجم نظامی امریکا و متحدین آن به کشور عراق در سال 1991 که بر اساس تطبیق دوکتورین «نظم نوین جهان» دولت امریکا صورت گرفت، امریکا توانست بر بخشی از مناطق و منابع مهم و استراتژیک جهان منجمله در جنوب و مرکز آسیا، اروپای شرقی و شرق میانه تسلط یافته و پایگاه های نظامی اش را در این مناطق تاسیس کند. دولت امریکا بعد از اشغال عراق در سال 2003 نقشه تهاجم نظامی بر کشور ایران و کوریای شمالی را که حکام این کشورها ظاهراً در برابر امریکا نافرمانی میکنند، روی دست گرفت. ولی بعداً دولت کوریای شمالی در برابر خواستهای امریکا مبنی بر توقف و تعطیل برنامه های اتمی اش و گرفتن امتیازاتی از امریکا، ظاهراً عقب نشینی نمود. و فکرمی شود که برای فعلاً هدف بعدی تجاوز امریکا شاید کشور ایران باشد. و از اینکه امریکا در عراق با مقاومت شدیدی مواجه گردیده و در طی این مدت بیش از چهار هزار عسکر امریکائی در عراق به هلاکت رسیده و هزاران تن دیگر آنها معلول جسمی و روحی شده اند؛ از این رو دیده می شود که امریکا حمله بر کشور ایران را ظاهراً به تعویق انداخته است. همچنان عدم موفقیت های دلخواه و سریع دولت امریکا در تسخیر کامل عراق و تحقق «استراتژی شرق میانه بزرگ»، شاید دلیل دیگری بر عدم اقدام به حمله نظامی امریکا علیه کشور ایران بوده باشد. همچنان شدت و گسترش حملات طالبان افغانستان و پاکستان بر ارتشهای اشغالگر در افغانستان در طی دو سال اخیر نیز میتواند علت دیگری در این زمینه باشد. به هر صورت تحال

استراتژی امپریالیزم امریکا همان است که می‌خواهد به هدف اصلی آن، تشکیل امپراطوری جهانی اش دست یابد. ولی باید توجه داشت که همیشه این طور نیست که قدرتهای امپریالیستی جهان‌خوار بتوانند برفوق مرام شان علیه خلقها و ملل تحت ستم عمل کنند. به یقین که در این مسیر به مقاومت‌های از طرف خلقهای این کشورها مواجه می‌شوند. خاصاً که اگر مقاومتها و مبارزات توده‌های خلق تحت رهبری نیروهای انقلابی و مترقی صورت گیرد؛ این قدرتهای سلطه‌گر به سهولت نمی‌توانند نقشه‌های شوم غارتگرانه شان را طوری که می‌خواهند علیه خلقها و ملل تحت ستم جهان پیاده نمایند. ولی خلقها و ملل تحت ستم باید در برابر توطئه‌های خائنه و پلانیهای غارتگرانه امپریالیزم جهانی و در شرایط فعلی جهان خاصاً امپریالیزم امریکا هوشیار و بیدار باشند!

باتوجه به اقدامات نظامی دولت امریکا از سال 1991 تا حال و تسلط بر مناطق استراتژیک مهمی از جهان و با در نظر داشت اینکه امپریالیزم امریکا در طی بیش از یک دهه اخیر بحیث یکی از بزرگترین اقتصادهای جهان دچار بحران و رکود اقتصادی بوده و بحران و رکود اقتصادی نسبتاً عمیقی را در کل نظام سرمایه داری جهانی موجب شده است. در شرایط کنونی قروض امریکا به بیش از 9 تریلیون دلار رسیده است، کسرتجارتی امریکا سالانه بیش از 60 میلیارد دلار است، کسرمالی امریکا 760 میلیارد دلار نشان میدهد و سطح بیکاری در امریکا به بیش از 6 فیصد رسیده است؛ سطح زندگی اکثریت مردم امریکا نزول کرده و قدرت خرید آنها به شدت پائین آمده است. چند ماه قبل دولت امریکابه منظور بالا بردن قدرت خرید مردم امریکا و تحرک چرخ اقتصاد این کشور حاضر شد تا یک بسته محرک اقتصادی به ارزش 150 میلیارد دلار که مقداری از مالیات پرداختی را به افراد بازگرداند. (مجموع مالیات بازپرداختی به خانواده‌ها باید به 100 میلیارد دلار برسد و در همین حال کسب و کار هانیز از کاهش 50 میلیارد دلاری بهره‌مند می‌شوند. سایت فارسی بی بی سی 25 جنوری 2008)؛ تابیدن وسیله سطح قدرت خرید مردم را بالا برده و موجب رونق بازار در امریکا شود. بحران اقتصادی امریکا و مشکلات اقتصادی، اجتماعی و مدنی فزاینده مردم امریکا، بیانگر این واقعیت است که امپریالیزم امریکاسخت در تنگنای بحران اقتصادی و اجتماعی همه جانبه گرفتار آمده و سعی میکند تا به همکاری متحد ینش از طریق تهاجم و تجاوز نظامی و سلطه‌گری استعماری بر مناطق و منابع استراتژیک جهان و بیرون کردن این مناطق از کنترل رقبای امپریالیستی اش برای بحران فایق آمده و به هدف اصلی آن، تشکیل «امپراطوری جهانی» اش دست یابد.

طوریکه قبلاً تذکر یافت تلاش امریکا در تصرف مراکز استراتژیک جهان که از حیث منابع و ذخایر نفت و گاز، بازارهای اقتصادی، مواد خام و نیروی کار ارزان اهمیت دارند و یا تصرف آن مناطقی که به لحاظ جیوپولیتیکی در کنترل جهان برای امریکا حایز اهمیت اند، در جهت تحقق اهداف غارتگرانه امپریالیستی امریکا صورت می‌گیرد. بعد از جنگ بین المللی دوم امریکا بحیث یک ابر قدرت امپریالیستی نیرومند با ادعای سرکردگی امپریالیزم بین المللی احراز موقعیت کرده و متصرفات استعماری امپراطوری بریتانیای کبیر را (که خلقهای این کشورها با جنگهای استقلال طلبانه و مبارزات آزادیبخش ملی خود از زیر سلطه استعماری انگلستان خلاص کرده بودند) دوباره بحیث کشورهای نیمه مستعمره و وابسته تحت سلطه امریکا قرار گرفتند. از آنجاییکه "تقسیم سرزمین‌های جهان و ایجاد امپراطوری‌های مستعمراتی یکی از وجوه مشخصه دوران امپریالیستی است"، امپریالیزم امریکا بعد از فروپاشی امپراطوری سوسیال امپریالیسم شوروی و ختم «جنگ سرد» جهت ادامه بقا و سلطه بر جهان تصمیم گرفت تا سلطه اش را از طریق اشغال نظامی و سلطه استعماری بر خلقها و ملل تحت ستم و استثمار برقرار نماید. که برای فعلاً افغانستان و عراق را به مستعمره کشیده و نظام‌های مستعمراتی از دوران بومی در این دو کشور تشکیل داده است.

مفهوم مستعمره: "یعنی سرزمین فاقد استقلال سیاسی و اقتصادی که کاملاً در همه شئون، تابع دولت امپریالیستی استیلاگراست. این دولت و انحصارات امپریالیستی آن از مستعمره به عنوان منبع مواد خام و نیروی کار ارزان، بازار فروش کالاها و عرصه سرمایه‌گذاری‌های پرسود و همچنین بمثابة پایگاه‌های نظامی و مناطق سوق الجیشی و یا هم بمثابة buffer state (کشور سپر) در برابر رقیب و یار قبای امپریالیستی شان آنها را تحت سلطه استعماری درمی‌آورند."

بعد از اشغال نظامی افغانستان بوسیله امریکا و ناتو و تشکیل دولت دست‌نشانده، امریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی اشغالگران طریق رسانه‌های جمعی شان اشغال نظامی و سلطه استعماری شان را «آزادسازی» افغانستان از زیر سلطه حکومت قرون وسطانی طالبان و گروه‌های تروریستی، آوردن

«دموکراسی» و ادامه جنگ علیه «تروریسم» برای مردم کشورهای شان و جهان تبلیغ کردند. قدرتهای امپریالیستی در افغانستان بیش از دوهزار موسسه «غیردولتی» را تشکیل کردند تا مردم افغانستان را بنام ترفند بازسازی و نوسازی کشورشان فریب دهند و صد ها نشریه و ده ها چینل رادیو و تلویزیون و انجمن و نهاد «مدنی و فرهنگی» را نیز ایجاد کردند و هزاران تحصیل کرده و باصلاح روشنفکر را در این (NGO,s) استخدام نمودند تا با تبلیغات گسترده به اشکال و شیوه های فریبنده و اغواگرانه و با مقدراتی عرضه کمک های ضروری و موقتی برای مردم گرسنه و جان به لب رسیده توجه آنها را از واقعیت آنچه در کشور و سرنوشت سیاسی آنها میگذرد، اغفال کنند. قدرتهای اشغالگر در سالهای اول تجاوزشان توانستند با این شیوه ها بخشهای از مردم را فریب داده و با از طرق و ذرایع دیگر آنها را به صحنه های انتخابات امپریالیستی بکشانند و به مردم دنیا و نمود سازند که مایه افغانستان نه بحیث قوای اشغالگر و استعمارگر که بحیث «ناجی» مردم افغانستان از تروریسم و استبداد قرون وسطایی دولت طالبان و «بازسازی» این کشور و «جنگ علیه تروریسم» رفته ایم. و یاد رکشوعراق برای نجات مردم عراق از سر استبداد و دکتاتوری نظامی صدام حسین رفته ایم. اینها به مردم در کشورهای خودشان این طور و انمود می کنند که فرزندان شما در افغانستان و عراق با خطر نابودی تروریسم بین المللی و با خطر تعمیم دموکراسی و بازسازی این کشورها و تأمین امنیت شما، کشته می شوند! و یائیکه جورج بوش و بلیر بارها از «جنگ علیه بربریت و دفاع از تمدن» صحبت کرده اند. در حالیکه فرزندان مردم امریکا و کشورهای عضو ناتو که در ارتشهای امپریالیستی شان خدمت میکنند، قربانی اهداف تجاوزکارانه و غارتگرانه دولتهای امپریالیستی شان اند. و منظور جورج بوش و تونی بلیر از بکاربرد کلمه بربریت اشاره به نیروهای بنیادگرای اسلامی دست پرورده خود آنهاست که فعلاً «خارجشم» برای آنها شده اند. در طی بیش از شش سال اخیر عده از روشنفکران ارتجاعی در داخل و خارج کشور از طرق گوناگون به ترویج و تبلیغ ایده های انقیاد ملی و تسلیم طلبی ملی و طبقاتی پرداخته و سعی کرده اند تا اذهان عوام کشور و بخشهای از تحصیل کرده ها و روشنفکران ناآگاه نسل جدید را نسبت به اوضاع جهان و کشورشان مغشوش کنند که تاجای هم این سموم اثرات زشتی بر اذهان آنها گذاشته است. همین قلم بدستان مزدور و عده ای از سازمانها و گروه های سیاسی با اصطلاح ملی و دموکرات نیز در همین راستا عمل کرده اند. اینها یاد نظام مستعمراتی داخل خدمت شده و به مقام های نسبتاً بلندی رسیده اند و یائیکه با دریافت مبالغ مناسبی از منابع امپریالیستی از طریق جراید و رسانه های شان با تبلیغات گمراه کننده بنام «دموکراسی و انتخابات آزاد» سعی میکنند تا توده های مردم و روشنفکران جامعه را فریب داده و افکار آنها را از حالت اشغال نظامی و وضعیت استعماری کشورشان و جهمی که قدرتهای اشغالگر و مزدوران داخلی شان برای مردم ستم دیده کشور بوجود آورده اند، منحرف سازند. این قماش گروه ها و افراد که از قبل نظام مستعمراتی و یابوسیلنهادهای امپریالیستی چون (ان جی اوها) به نان و نوای رسیده اند و حتی عده ای از این قماش «روشنفکران» صاحب سرمایه های کلانی شده اند. اینها اوضاع و شرایط کنونی جهان و افغانستان را خایبانه و نابخردانه این طور تفسیر و تعبیر کرده و می گویند: «دیگر شرایط و اوضاع جهان تغییر کرده است و همزمان با این تغییرات استعمار هم امروز گویا معنای دیروزی آنرا ندارد؛ امروز اوضاع و شرایط جهان حکم میکند تا ضرورت همکاری با قدرتهای امپریالیستی را در جنگ علیه تروریسم که دشمن مشترک همه ما ست و در سرزمین ما جای گرفته است، درک کرده و با آنها همکاری کنیم. چون قدرت دفاعی ما در برابر نیروهای تروریستی و حامیان منطقه ای آنها ضعیف است از این رو قدرتهای امپریالیستی به کمک ما آمده اند تا شر تروریسم را از سر ما دور کنند. همچنان اینها استدلال میکنند که با «جهانی شدن سرمایه» ما و کشورهای قدرتمند جهان دیگر منافع مشترک داریم». این یک یابوه سرائی سالوسانه است. در حالیکه در هیچ سطحی منافع خلقها و ملل مظلوم و اسیر جهان با منافع غارتگران امپریالیستی نمی تواند مطابقت داشته باشد. همچنان که منافع توده های خلق ستمکش و بهره ده در یک کشور با منافع طبقات ارتجاعی ستمگرو استعمارگریکی نیست. نظام سرمایه داری از زمان پیدایش آن یک نظام جهانی بوده و امروز سیستم سرمایه داری امپریالیستی جهانی با قدرت سرمایه و ارتش نیرومندش توانسته است در همه عرصه های اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی در کشورهای جهان نفوذ و تسلط پیدا کرده و بر کره زمین حاکمیت کند. همچنان مفاهیم و مقولاتی بنام «تروریسم بین المللی» و «جنگ جهانی علیه تروریسم» در واقع اختراع خود قدرتهای امپریالیستی خاصاً دولت امریکا است که بعد از فروپاشی امپراطوری سوسیال امپریالیستی

اتحادشوروی و اروپای شرقی و بقول آنها فروپاشی «کمونیسم جهانی» به میان کشیدند تاجهان راطبق منافع آزمندانۀ شان نظم داده وزیر این نام اهداف شوم امپریالیستی شان در جهان به پیش برند. اگر به تاریخ چند دهه اخیر خاصاً در شرایط جنگ مقاومت مردم افغانستان علیه اشغالگران شوروی و رژیم مزدور خلقی پرچی ها نظر اندازیم؛ همین دولت امریکا بود که به منظور ضربه زدن به ابر قدرت رقیب اش اتحادشوروی هزاران تن از عناصر بنیاد گرای اسلامی را تحت رهبری اسامه بن لادن سازمان داده و در افغانستان علیه ارتش اتحادشوروی و دولت مزدورش بکار گرفت. امریکا برای جلوگیری از نفوذ اتحادشوروی در ایران ویا قدرت گرفتن نیروهای انقلابی مردمی بعد از سقوط رژیم شاه، خمینی را بقدرت رساند. در واقع دولت امریکا خود زمینه ها و موجبات رشد بنیادگرایی اسلامی و اسلام سیاسی را هم به سطح دولتی و هم به سطح گروهی در منطقه و جهان فراهم کرده است. و از اینکه بعد از فروپاشی اتحادشوروی و بلوک شرق فضای همکاری بین گروه های اسلامی عمدتاً گروه اسامه بن لادن و دولت امریکا به تیرگی گرائید و «دشمنی» بین آنها بالا گرفته و این دست پروردگان امریکا علیه ولینعمت دیروز شان قرار گرفتند، بحث دیگری است.

زمانی زمینه های رشد اسلام افراطی، بنیادگرایی اسلامی بوسیله امریکا و به کمک دولتهای ارتجاعی عمدتاً پاکستان، ایران و عربستان سعودی مهیاشد تا علیه اتحادشوروی و بزعم آنها علیه «کمونیسم جهانی» عمل کرده و مانع گسترش نفوذ سلطه اتحادشوروی در کشورهای اسلامی گردند. اما بعد از شکست نظامی اتحادشوروی در افغانستان و فروپاشی ابر قدرت اتحادشوروی و بلوک شرق در اوایل دهه 90 میلادی؛ گروه های اسلامی ارتجاعی که بحیث سازمانهای نظامی سیاسی جنگ دیده، مجرب و نسبتاً سازمان یافته بودند، چون مواردیکارگیری آنها از طرف امریکا ظاهر آید نمی شد از آنرو موقتاً از نظر دولت امریکا و سایر امپریالیستهای غربی افتادند. همان بود که آنها بحیث گروه های نظامی سیاسی و تاحدی برخوردار از حمایت اقشار ولایه های محروم جامعه در کشورهای خودی در برابر حکام کشورهای شان قرار گرفتند. گروه های اسلامی افراطی که اکثر آیه لحاظ پایه های اجتماعی شان از اقشار خرده بورژوازی و محروم جوامع شان برخاسته اند، نسبت به طبقات ارتجاعی حاکم فنودال کمپرادور در کشورهای شان (که سخت دروا بستگی و سرسپردگی امپریالیسم خاصاً امریکا و انگلستان قرار داشتند و دارند) دارای افکار تندروانه اسلامی اند و میخواهند تا بر همین مینا در قدرت دولتی شریک شوند و یا خود بقدرت دولتی رسیده و جوامع شان را بر همین شیوه رهبری کنند، که مورد پذیرش طبقات ارتجاعی حاکم در این کشورها قرار نگرفتند. همان بود که این نیروها علیه دولتهای کشورهای شان قرار گرفتند. (اگر چه این گروه هاما نند حاکمان فعلی این کشورها حافظ منافع طبقات ارتجاعی فنودال و کمپرادور سلطه امپریالیسم اند). چون این گروه ها دولت امریکا و انگلستان و کلاً دولتهای غربی را حافظ و حامی این دولتها میدانند؛ در مخالفت با دولت امریکا و دولتهای غربی و دولت صهیونیستی اسرائیل قرار گرفته و منافع امریکا را در نقاطی از جهان مورد حمله قرار دادند. این گروه هابا استفاده از زمینه های عینی موجود در کشورهای اسلامی (بحیث کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فنودالی) که توده های مردم سخت تحت ستم و استثمار امپریالیسم و طبقات ارتجاعی فنودال و کمپرادور از بیکاری، فقر و بدبختی های اجتماعی و محرومیت از حقوق سیاسی و مدنی شان رنج میکشند؛ همچنان جنایات و بربریت دولت صهیونیستی اسرائیل مورد حمایت امریکا علیه خلق فلسطین و جنایات وحشی گری های دولت امریکا و متحدین آن در سالهای اخیر علیه خلقهای افغانستان و عراق و سایر کشورهای عربی و اسلامی؛ زمینه های است که این گروه ها توانستند تا حد زیادی خود را بحیث گروه های نیرومند نظامی سیاسی در بین طبقات محروم جامعه بشناسانند. این گروه ها بوسیله بخشی از طبقات ارتجاعی فنودال و کمپرادور خارج قدرت دولتی فعلی و اقشار مرده خرده بورژوازی در کشورهای عربی، حمایت و کمک می شوند. در شرایط فعلی در غیاب جنبشهای انقلابی و مترقی فعال در این کشورها، این گروه ها خود را بحیث یگانه نیروی «مقاومت ملی» علیه اشغالگران امریکائی و ناتو و دولت اسرائیل در کشورهای عراق و افغانستان و لبنان و فلسطین تبلیغ میکنند.

بعد از حملات این گروه ها در سفارت های امریکا در کینیا و تانزانیا در آگست 1998 و حمله بر کشتی نیروی دریائی امریکا (Uss-Cole) در نزدیک بندر (پورت عدن) در یمن در اکتوبر 2000 و حمله بر مجتمع مسکونی اتباع کشورهای غربی در عربستان سعودی در نوامبر 2003، مخالفت دولت امریکا و دولت عربستان سعودی با این گروه ها تشدید گردید. بعد از حملات انتحاری 11 سپتمبر 2001 در نیویورک و واشنگتن و به تعقیب آن حملات نظامی امریکابه افغانستان بتاريخ 7 اکتوبر 2001 و سقوط

دولت طالبان، مخالفت و تضاد این گروه ها با آمریکا و متحدین آن هر چه بیشتر شدت یافته و در برابر هم قرار گرفتند که هنوز هم ادامه دارد.

در شرایط هفت سال اخیر همچنان که دولت آمریکا با اتحاد ناتو بر اساس استراتژی سلطه گرانه اش علیه خلقها و ملل مظلوم زیر نام « جنگ جهانی علیه تروریسم» از حملات گروه های اسلامی علیه آنها به جهت «توجیه» اشغالگری و سلطه استعماری اش در افغانستان و عراق و اعمال جنایتکارانه اش علیه خلقهای این دو کشور استفاده کرده است؛ گروه های اسلامی بنیادگرا نیز از جنایات آمریکا و ناتو علیه خلقهای افغانستان و عراق و جنایات دولت اسرائیل علیه خلق فلسطین به جهت تقویت و تثبیت موقعیت شان حداظم استفاده راکرده و خود را بحیث یک نیروی «ضدامریکا و اسرائیل و سایر کشورهای غربی» در افکار عامه در اکثر کشورهای عربی در شرق میانه و در بین بخشهای از طبقات محروم در کشورهای اسلامی جای داده اند.

در وضعیت کنونی جهان توده های خلق در کشورهای تحت سلطه خاصاً در کشورهای افغانستان و عراق و فلسطین تحت حملات وحشیانه اشغالگران آمریکائی و ناتو و دولت فاشیست اسرائیل قرار داشته و به شدت از آنها متفراند. و نیز گروه های اسلامی بنیادگرا از شرایط اقتصادی اجتماعی حاکم بر این کشور ها و سطح نازل آگاهی سیاسی توده های مردم و اعتقادات دینی و مذهبی آنها استفاده کرده و توانسته اند نفوذ شان را بیش از پیش گسترش داده و از این جوامع سر باز گیری کنند. از اینکه در شرایط فعلی گروه های اسلامی بنیادگرا در افغانستان و عراق علیه قوت های اشغالگر آمریکائی و ناتو در فلسطین و لبنان علیه ارتش دولت غاصب اسرائیل می جنگند و ضربات نظامی بر قوای اشغالگرواردمیکنند، خرسنداند؛ اما به لحاظ ماهیت ایدئولوژیک سیاسی ارتجاعی این گروه ها و هم بادر نظر داشت سابقه وحشتبار رژیم قرون وسطائی طالبان و گروه القاعده در افغانستان (و وحشت و جنایات آنها در شرایط فعلی در مناطق تحت کنترل شان) و اعمال وحشیانه گروه های اسلامی تحت رهبری القاعده در طی سالهای اخیر علیه مردم عراق؛ حاکمیت دولتی این نیروها مورد پذیرش اکثریت مردمان این کشور هانیست. و احتمالاً در صورت به سازش رسیدن قدرتهای اشغالگر در افغانستان و عراق با این گروه ها، توده های مردم این دو کشور هیچ نوع امیدی از این گروه ها در جهت رسیدن به آزادی و دموکراسی، ترقی و رفاه اجتماعی تحت حاکمیت آنها ندارند. بوضوح آشکار است که در شرایط کنونی جهان کمبود احزاب انقلابی مردمی در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم خاصاً کشورهای افغانستان و عراق و فلسطین و کلاً شرق میانه به شدت محسوس است که می توانستند با استفاده از شرایط عینی مساعد در این کشور ها، توده های مردم را جهت طرد سلطه استعماری آمریکائی و ناتو و دولت صهیونیستی اسرائیل و تشکیل دولتهای مردمی رهبری کنند.

دولت آمریکا و کلاً نظام امپریالیستی بین المللی هر نوع مخالفتی را علیه سلطه و ستم و استثمار بیرحمانه سرمایه مهر «تروریسم» میزنند؛ اینها مبارزات حق طلبانه و جنبشهای آزادیبخش ملی و جنبشهای انقلابی را هتایک خلقها را نیز «تروریسم» میخوانند. در حالیکه منبع تروریسم و کشتار خلقها و جنایت و بربریت علیه آنها و اشغالگری نظامی و به مستعمره کشیدن این کشور ها همین قدرتهای امپریالیستی خصوصاً دولت آمریکا است. قدرتهای امپریالیستی دولتهای ارتجاعی را در کشورهای تحت سلطه که علیه خلقهای شان و نیروهای انقلابی و مترقی به تروریسم دولتی و اعمال انواع ستم و شکنجه و کشتار مبادرت میکنند؛ مورد حمایت قرار میدهند. ولی اگر این دولتها در برابر آمریکا نافرمانی کنند، به دولتهای حامی تروریسم متهم شده و مجازات می شوند و یا چون رژیم طالبان و صدام سزوار سرنگونی میگردند.

با وجود تمام این حقایق باز هم روشنفکران خادم امپریالیسم و انقیاد طالبان ملی در افغانستان سعی میکنند تا از طریق نشرات و مصاحبه های رادیویی و تلویزیونی شان اشغالگری های نظامی و سلطه استعماری آمریکا و ناتو را در افغانستان نادیده گرفته با سفاکت تمام آنرا «همکاری و بازسازی» جلوه می دهند. این قماش از روشنفکران همیشه سعی کرده اند تا سیاست خارجی کشورهای امپریالیستی را به کمک عوامل جغرافیائی (که هدف اصلی آن موجه جلوه دادن اشغال سرزمین های بیگانه و برده ساختن سایر خلقها و ملل است)، توضیح دهند. قدرتهای امپریالیستی در طول تاریخ بر همین مبنا و بازیر نام «بردن تمدن در بین اقوام وحشی» به اهداف استعماری شان دستیافته اند. حتی دولت صهیونیستی اسرائیل نیز بر اساس همین تئوری ارتجاعی به کمک همه جانبه دولت آمریکا و متحدین اروپائی اش با اشغال سرزمین های عربی در طی 60 سال علیه خلق فلسطین و خلقهای سایر کشورهای عرب بابربریت تمام عمل کرده است.

این گروه ها و افراد در طی هفت سال اخیر در مورد اوضاع افغانستان چنین استدلال کرده و میکنند که: در شرایط موجود اگر نیروهای نظامی امریکا و ناتوا افغانستان خارج شوند، یادوباره طالبان و القاعده قدرت دولتی را قبضه میکنند و دولت پاکستان بر کشور تسلط میابد و یاینکه جنگ بر سر قدرت بین گروه های مختلف اسلامی و طالبان و ملیشه ها دوباره مشتعل شده و کشور به وضعیت سالهای قبل از 2001 میلادی باز میگردد. اینها مردم مظلوم، رنج کشیده و بی دفاع را با همین ترندها فریب داده و می ترسانند. در حالیکه در کشورهای تحت سلطه طبقات و گروه های ارتجاعی بدون کمک و حمایت غیر مستقیم و مستقیم قدرتهای امپریالیستی نمیتوانند به حاکمیت جابرانه و ستم و استثمارشان علیه توده های خلق کشورهای شان ادامه دهند. نه طالبان و گلب الدین، نه گروه های ارتجاعی دیگر و نه هم دولت های پاکستان و ایران (بحیث نمایندگان طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور) می توانند بدون کمک و حمایت حامیان امپریالیست شان بر مردم خود حکومت کنند و یابر کشورهای همسایه ای شان مداخله و تجاوز نمایند. همچنان قدرتهای امپریالیستی و دولتهای مداخله گرو توسعه طلب منطقه بدون همکاری وابستگان و مزدوران داخلی شان نمیتوانند در افغانستان ویا در کشورهای دیگر نفوذ کرده و سلطه اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی شان را تحکیم کنند. اینها یاهو سرانی های گروه های ارتجاعی و انقیاد طلب است که توده های خلق را ترهیب میکنند تا بر سلطه استعماری قدرتهای اشغالگر و حاکمیت دولت پوشالی دست نشانده گردن نهند. برخلاف خز عبلات این گروه ها و افراد در همین اوضاع و شرایط اگر گروه های انقلابی و مترقی، آزادی خواه و میهن دوست کشور به توانند مقاومت و مبارزه توده های مردم را علیه قدرتهای اشغالگر و دولت مزدورانها سازمان دهند؛ در این صورت بعد از شکست قدرتهای اشغالگر و دولت دست نشانده؛ گروه های ارتجاعی طالبان و گلب الدین و دیگران حتی با حمایت دولتهای پاکستان، ایران و قدرتهای امپریالیستی نخواهند توانست بر مردم افغانستان مسلط شوند و حکومت کنند. مشکل مردم ما در اوضاع کنونی مشکل ضعف جنبش انقلابی مردمی و مترقی کشور است؛ ورنه توده های مردم همین نیرو و همت را دارند تا با مبارزات انقلابی شان سلطه استعماری قدرتهای امپریالیستی و حاکمیت طبقات ارتجاعی را سرنگون کنند. تکرار پیهم این لاطیالات بوسیله قدرتهای اشغالگر و دولت مزدوران گروه های که در باطلاق تسلیم طلبی ملی و طبقاتی افتاده و نسبت به نیروی توده های مردم بی ایمان اند و بیشرمانه امپریالیستها را قدرتهای شکست ناپذیر و در شرایط فعلی حامی مردم افغانستان در برابر «تروریسم بین المللی» و مداخلات دولتهای پاکستان و ایران و امپریالیسم فدراسیون روسیه تبلیغ میکنند! این گروه ها و عناصر منحنط ارتجاعی سعی میکنند تا با این مزخرفات شان احساسات ملی، روحیه سلحشوری و مبارزه طلبی مردم را تضعیف کرده و هر چه بیشتر آنها را از «هیولای» امپریالیسم خونخوار و ارتجاع وحشی بترسانند. در حالیکه تاریخ مبارزات خلقها و ملل مظلوم و اسیر بار بار این حقیقت را به ثبوت رسانده است که هرگاه توده های مردم عزم مبارزه کرده اند، توانسته اند بزرگترین قدرتهای استعماری و امپریالیستی را به شکست مفتضحانه مواجه کنند. و اگر مبارزات توده های مردم تحت رهبری اندیشه های انقلابی قرار داشته است بعد از طرد سلطه امپریالیسم و سرنگونی حاکمیت طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور، بر سر نوشت شان حاکم شده و دولتهای انقلابی از آن خود را تشکیل داده و به استقلال و آزادی، دموکراسی، و رفاه و عدالت اجتماعی رسیده اند. و برخلاف تفکرو نظر گروه ها و عناصر ارتجاعی و مزدور و تسلیم طلب؛ همه گروه ها و نیروهای واقعاً انقلابی و مترقی چنین اعتقاد و نظر دارند که اگر مبارزات توده های مردم افغانستان و عراق و فلسطین تحت رهبری نیروهای انقلابی مردمی قرار گیرند، بی تردید میتوانند قدرتهای امپریالیستی و دولت اسرائیل اشغالگر را به شکست مفتضحانه کشانده و بر سر نوشت شان حاکم گروشوند.

\*\*\*\*\*

از فروپاشی برجهای مرکز تجارت جهانی  
تا سقوط رژیم طالبان (بخش دهم)

بتاریخ 28 اکتوبر 2001 باثربمباران طیارات امریکائی درقریه های نزدیک به خط مقدم جبهه جنگ درشمال کابل درمنطقه تحت کنترول نیروهای ائتلاف شمال، حدود 30 نفرکشته وده هانفرزخمی شدند. دربی بی مهروویکه توت کابل ده نفرکشته شدند. درمورداین عملیات بمباران گفته شد که طیارات امریکائی باصطلاح ازترس سلاح های ضدهوایی طالبان که ازروسها و امریکائیهادر دست دارند، بمباران را از ارتفاعات بلند انجام میدهند؛ ازاینرو ممکن نیست که دقیق وباهدف اصابت نماید. همچنان گفته شد که بعلت کوهستانی بودن افغانستان بمباران قوای امریکا و متحدین آن چندان موثریت بالای نیروهای طالبان ندارد وبه همین سبب است که طالبان میتوانند درچنین شرایطی علیه حملات نظامی امریکا مقاومت کنند. وعلل عدم موفقیت نظامی امریکا در بمبارانهای هوایی بر مواضع طالبان چنین برشمرده شد:

1- اهداف درافغانستان درمناطق مسکونی واقع است ازاینرو کمتر ضربه پذیر است.  
2- مواضع طالبان نامعین است.  
3- درافغانستان تاسیسات منظم ومجهز نظامی وجود ندارد که توسط بمبارانهای هوایی ضربه دیده ونابودشوند.

4- حملات هوایی وزمینی هم آهنگ نیست؛ ازاینرو کمتر موثریت دارند.  
5- افغانها فعلا تعلیمات کوماندوئی وتجربه جنگ چریکی طولانی دارند ویک نسل متولد درجنگ است. درمورد شبکه اطلاعاتی طالبان چنین گفته شد: طالبان دارای شبکه های اطلاعاتی وسیع اند وپوتانسیل های عقبی طالبان مراجع اطلاعاتی وکمکی برای طالبان اند یعنی سرزمین ونیروهای حامی آنها درپاکستان وگروه های پاکستانی. همچنان دولت پاکستان درمورد تاسیسات نظامی ومواضع حکومت طالبان اطلاعات دقیق برای نیروهای ائتلاف بین المللی نداده است.  
بتاریخ 27 اکتوبر هزاران نفر ازگروه های جنبش ضد جنگ وگروه های ضد امپریالیست در نیویورک تظاهرات کرده وحملات نظامی امریکا برافغانستان رامحکوم کردند. دراین تظاهرات زن یکی از قربانیان حملات انتحاری در نیویورک گفت که: "من میخوام انتقام خود را از پالیسیهای دولت امریکا بگیرم نه از دیگران."

در همین روز دولت روسیه خواستار توقف بمباران در افغانستان شده ونگرانی خود را نسبت به بحرانی شدن اوضاع در افغانستان اظهار داشت.

در همین روز اعلام شد که دولت امریکا به علت واقعه 11 سپتمبر روند پذیرش پناهندگان را برای مدتی به تعویق انداخته است. قرار بود که در همان سال تقاضای 70 هزار مهاجر از طرف دولت امریکا پذیرفته شود. همچنان رواید تحصیلی از کشورهای ایران، عراق، لیبی، سودان، کوریای شمالی ودوکشور دیگر به امریکا لغو گردید.

بتاریخ 30 اکتوبر جنرال تامی فرانکس فرمانده عملیات نظامی امریکا در افغانستان گفت که: "جنگ ضد تروریستی تا نابودی شبکه اسامه بن لادن ادامه خواهد یافت." وتونی بلیر صدراعظم انگلستان طی سخنرانی گفت که: "هیچکس نمیتواند برای تداوم این جنگ مدت تقریبی پیدا کند. این جنگ حمایت از ارزشهای انسانی است. او علاوه کرد که نباید حادثه 11 سپتمبر که در آن هزاران نفر بقتل رسیدند از ذهن مردم خارج شود."

این گفته جنرال تامی فرانکس وتونی بلیر بیانگر استراتژی اشغال نظامی وتحکیم سلطه استعماری امپریالیزم امریکا و متحدین آن در افغانستان ومنطقه است که بر مینای اهداف غارتگرانه امپریالیستی آنها استوار است. خاصا که دولت امریکا هدف دارد تا تدارکات وآمدگیهای قبلی ایرادر حضور نظامی درازمدت به منظور جلوگیری از نفوذ گسترده وتوسعه جونیهای امپریالیزم روسیه ودولت چین در آینده در این منطقه ومنطق دیگر جهان فراهم نماید. چنانچه بعداً واضح گردید که امپریالیزم امریکا معاهده ننگینی را بنام «همکاریهای استراتژیک امریکا وافغانستان» بردولت کرزی مزدور قبولاند که منجر به اعمار پایگاه های نظامی دایمی امریکا در افغانستان گردید. که این باصطلاح همکاری های استراتژیک چیزی جز امضای معاهده ننگین مستعمره سازی افغانستان نیست. زیرا دولت امریکا از دوباره قدرت گرفتن امپریالیزم روسیه وقدرت مندی دولت چین که دیگر بحیث یک قدرت سرمایه داری (سوسیال امپریالیستی) عرض وجود کرده است، در این منطقه نگران است.



به همین رابطه تونی بلیر با سفاقت صحبت از «حمایت از ارزشهای انسانی» دارد؛ درحالیکه این امپریالیستهای سفاک و چپاولگر در طول تاریخ وجودی شان جزئی ترین ارزشی به انسان خاصاً انسان زحمتکش و تحت ستم نداشته ندارند. تاریخ سیاه و جنایتبار استعمارگری امپریالیزم انگلیس و دیگر کشورهای امپریالیستی جهان خوار در طول تاریخ (در شرایط استعمارکهن و استعمار جدید) گواه بر این است که این وحشیان «متمدن» سخیف ترین جنایات را علیه خلقها و ملل در قاره های آسیا، آفریقا و آمریکا مرتکب شده اند. و نظام سرمایه داری و امپریالیزم بنا بر سرشت و خصالت آن فقط "سود و سرمایه" را می شناسد و بخاطر کسب سودهای کلان و تجمع سرمایه از هیچگونه توطئه و نیرنگ، کشتار و جنایت روی گردان نیست. این قدرتهای امپریالیستی در هیچ سطحی به ارزشهای انسانی نه اینکه احترام نگذاشته اند بلکه خود آنها بزرگترین جنایتکاران جنگی، جنایت کاران علیه بشریت و ناقضان حقوق انسان در جهان بوده هستند.

تاریخ وجودی این قدرتهای اجنایت، تجاوز، چپاول و غارت، آدمکشی، ستم، بیعدالتی و انواع استبداد و مظالم علیه خلقها و ملل تحت سلطه شان در کشورهای «جهان سوم» و ستم و استثمار خلقها و زحمتکشان در کشورهای خود شان میسازد. و باین ترتیب یاهه گوئی های آقای بلیر در برکارگیری عبارت «حمایت از ارزشهای انسانی» جزو دیگر ترندها و رذالتهای این قدرت های جهان خوار است. در همین زمانی که آقای بلیر این گفته را بزبان میراند، دولت او در اتحاد با شرکای جرمن مشغول کشتار مردم افغانستان و ویرانی کشورشان بوده و هست. و بعداً تجاوز نظامی به کشور عراق و اشغال استعماری آن در طی مدت پنج سال شنیع ترین جنایات را علیه خلق عراق انجام داده و میدهند. خلاصه تمام امپریالیستها و مرتجعین جهان دشمنان خون خوار خلقها و ملل تحت ستم جهان و بشریت مترقی اند. توده های مردم نباید فریب ترندهای این قدرتهای اهریمنی و مزدوران بومی آنها را بخورند. اینها هیچ رحمی به انسان و انسانیت ندارند، اینها فقط یک چیز را می شناسند و آن "سود و سرمایه" است!

همچنان از اینکه آقای بلیر می گوید که: "باید خاطره 11 سپتمبر را در اذهان مردم زنده نگهداشت" هم هدفی دارد. این گفته بلیر گرامی داشت از خاطره قربانیان این واقعه المناک نیست بلکه همانطور که امپریالیزم امریکاییان آن توانستند با استفاده از حادثه 11 سپتمبر 2001 با طرح یک توطئه بین المللی پیاده کردن پلانیها و اهداف شان را در منطقه جنوب و وسط آسیا و منطقه شرق میانه توجیه نمایند؛ با زنده نگه داشتن این واقعه هم قصد دارند تا تداوم سلطه استعماری و غارتگریهای شان را در این مناطق و سایر مناطق جهان توجیه کنند.

در همین روز مصطفی ظاهر نواسه (نواده) ظاهر خان طی صحبتی بابی بی سی گفت که: "روح و قلب ما مردم ماست. برای پدر کلانم (ظاهر شاه) دردناک است که از وضعیت مردم میشوند می بیند؛ اوسعی میکنند ملت را از این بحران بیرون کند. مساله امریکا پاسخی است که از افغانستان صورت گرفته است ولی حادثه امریکا به ملت افغانستان تعلق ندارد. کار ما اینست که افغانستان را برای افغانها پس بدهیم، بدون مداخلات خارجی و این حق مردم افغانستان است و دنیا از ملت افغانستان قرضدار است که باید بپردازد. دنیا ملت افغانستان را فراموش نمود و اگر فراموش نمیکرد وضع باین حالت نبود. مصطفی ظاهر متن پیشنهاد سه فقره ای یامیکانیزم «حل سیاسی قضیه» افغانستان را چنین گزارش داد: الف: اعلیحضرت ملت خود را اقلباً دوست دارد و میخواهد به آنها خدمت نماید و آنها را از فقر و بدبختی و بیچارگی نجات دهد. ب: من حیث پادشاه به افغانستان نمی روند بلکه من حیث یک خدمتگزار و ریش سفید. ج: نظام سیاسی آینده به مردم افغانستان متعلق است."

نواده ظاهر خان مانند جد بزرگش (نادر خان) فرصت طلبانه میخواست تا با اصطلاح از آب گل آلود ماهی بگیرد. همان بود که بعد از 11 سپتمبر این زمینه را مساعد دید و مردم ستم کشیده و رنج دیده افغانستان را که در طی نیم قرن بوسیله اجدادش در منجلا ب فقر و بدبختی، بینوائی و جهل و عقب ماندگی نگه داشته شدند تا اینکه فرصت به مزدوران سوسیال امپریالیزم روس و گروه های ارتجاعی و مزدور اسلامی (جهادی و طالبی) رسید و در طی دوونیم دهه به حمایت با داران امپریالیستی و ارتجاعی شان دمار از این خلق بیچاره و مظلوم کشیدند. و حال بار دیگر نوبت به استعمارگران امریکائی و انگلیسی و شرکای آنها رسیده است تا به همکاری مزدوران جانی و خاین شان بار دیگر این مردم غرق در خون و هردم شهید را چنان سرکوب و منکوب کنند که تا بزعم آنها روحیه سلحشوری، استقلال طلبی و آزادی خواهی و استبدادستیزی از سر آنها بیرون شود! جنایات شش سال اخیر قدرتهای اشغالگر و مزدوران داخلی شان گویای همه مطالبی است که بارها در طی این مدت بوسیله گروه ها و نیروهای انقلابی

و مترقی بیان شده است. دیده می شود که این آقازاده (پادشاه زاده) بسیار شارلطان و پروری است و بدون هیچ شرمی صحبت از این دارد که جد بزرگوارش برای مردم افغانستان دردمی کشد و حاضر است تا آنها را از «فقروید بختی و بیچارگی» نجات داده و حقوق از دست رفته مردم افغانستان را برای شان اعاده کند. بعبارت دیگر طلب مردم افغانستان را از قدرتهای خارجی بگیرد، چه مضحکه ای! بهر صورت قدرتهای امپریالیستی جدید بزرگ اشرا بحدیث یک «ریش سفید» نه که بهتر است باصطلاح وطنی بگویم به صفت یک «مله» بااعطای لقب «بابای ملت» درکنار مزدور منتصب شان کرسی درارگ ریاست جمهوری نشانند.

این شهزاده خواست تا با اظهار چند جمله بظاهر زیبا و «دلپذیر» بنام مردم و به جانبداری از مردم افغانستان، فعالیت‌های سیاسی اشرا در نظام مستعمراتی آغاز کند. و هم فکر می‌کرد که فرصت برای آغاز دوران او آماده شده است؛ ولی در عمل دیده شد که این قدرتهای امپریالیستی اند که موقعیت جد او و دیگر عناصر خاین به خلق و میهن راتعیین میکنند که دولت دست نشاندۀ نتیجه عملی آن بود. این مطلب را در زمینه باید اضافه نمایم که این شهزاده نظر به ماهیت و خصلت طبقاتی اش فعالیت‌های عضو عالی رتبه دولت دست نشاندۀ و یکی از اعضای اجرایی «جبهه ملی» بوده و درکنار ربانی و علومی و گلاب زوی و سایر جنایت کاران و میهن فروشان و قاتلان مردم افغانستان قرار دارد.

بتاریخ 31 اکتوبر طالبان ادعا کردند که در ولایت قندهار چندین عسکر امریکائی را در طی عملیات زمینی زنده دستگیر کرده اند.

در همین روز وزارت دفاع امریکا اذعان کرد که گروه های کوچکی از نیروهای پیاده نظام امریکائی در شمال افغانستان وجود دارند. در حالیکه قبل از این نیروهای امریکا و متحدین آن از طریق مرزهای کشور های ازبکستان و تاجکستان وارد صفحات شمال کشور شده بودند.

به همین روز گروه های اسلامی پاکستانی حامیان و متحدین طالبان شاهراه قراقرور و رامسود کرده و بعد با تعین ضرب الاجل یک هفته ای بالشرط با طرح خواسته های شان از دولت پاکستان شاهراه مزبور را باز کردند.

شرایط آنها چنین بود:

- هر چه زودتر حملات هوائی امریکا علیه طالبان متوقف شود.
- دولت مشرف از امریکا حمایت نکند.
- پایگاه های نظامی پاکستان از امریکا واپس گرفته شود.
- مولانا فضل الرحمان از حبس خانگی آزاد شود.

بتاریخ اول نومبر 2001 در ولسوالی دهر او و ولایت ارزگان زدو خورد های بین طالبان و طرفداران ظاهر خان ظاهراً تحت رهبری حامد کرزی در آن منطقه صورت.

عبدالقادرحمیدی یک تن از طرفداران ظاهر خان گفت که: "جهت طرفداری از لویه جرگه دست به جنگ مسلحانه خواهیم زد و کمک های خارجی را نیز مانند دوران جنگ علیه شوروی تقاضا داریم." در آن شرایط صاحب نظران اینرا آغاز یک مرحله یاتحول سیاسی می دانستند که باصطلاح در قلب منطقه نفوذ طالبان صورت گرفته است. آنها فکر می‌کردند که اگر این حرکت از پشتیبانی قومی وسیع برخوردار گردد؛ نقطه خواهد شد که اقوام دیگر پشتون طرفدار ظاهر خان به اطراف آن متمرکز شوند و این ضربه به موقعیت پایگاهی طالبان است. ولی در عمل چنین نه شد؛ زیرا در طی دوونیم دهه با اثر نفوذ مداخلات قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی مزدورانها و کشورهای همسایه خاصاً دولت پاکستان با تظمیع نسل جوان سران اقوام مختلف چنان تخم نفاق و تفرقه را بین آنها کاشته اند که دیگر امکان متحد شدن آنها بخاطر حمایت از ظاهر خان باسانی میسر نبود. همینکه عبدالقادرحمیدی قبل از همه صحبت از توزیع «کمکها» بشکل دوران جنگ مقاومت علیه اشغالگران شوروی و رژیم مزدوران مینمود؛ خود اصل ماهیت قضیه را روشن میسازد که بیشتر این قماش از سران اقوام در افغانستان جنگ را بگونه منبع عایداتی می‌شمارند. چنانکه امریکا و متحدین آن بااعطای مبالغی دالرتوانستند گروه های ائتلاف شمال و سایر گروه ها و قوماندانهای جهادی مخالف طالبان و عده از سران اقوام را در پاکستان و داخل کشور به خدمت گرفته و در جنگ علیه طالبان و گروه القاعده و دیگر گروه های اسلامی متحد طالبان بکار گیرند.

در همین روز نیروگاه برق آبی کجکی در ولایت هلمند بوسیله قوای امریکائی بمباران گردید. این سد آبی در سال 1952 بطور پخته و عصری اعمار گردید و حدود سه صد هزار هکتار زمین را آبیاری میکند.

همچنان (90) نفر در ولسوالی لامان ولایت قندهار در قریه های چوره و کاریز با اثر بمباران امریکائیها کشته شدند.

در همین روز از طریق مطبوعات غربی اعلام شد که نیروهای نظامی ترکیه وارد افغانستان شدند و مرزهای نظامی ترکیه برای تربیت نیروهای نظامی ائتلاف شمال وارد آن منطقه گردیده اند.

در ولسوالی سنگچارک در ولایت سرپل یک فروند طیاره امریکائی بوسیله طالبان سقوط داده شد و نیز دو فروند طیاره بدون پیلوت (خلبان) در ولایت سمنگان سقوط داده شد. همچنان اعلام گردید که امریکا در یک روز 80 مأموریت نظامی بمباران رادر شمال کابل در خط مقدم جبهه طالبان انجام داده است. در همین روز خبرنگار پاکستانی (رحیم الله یوسفزی) گفت که: "مورال طالبان تا هنوز خوب است و مقاومت میکنند ولی مردم افغانستان از مشکلات اقتصادی رنج میبرند."

در همین روز یکی از مأمورین ملل متحد طی صحبتی بابتی بی سی گفت که: "تجاوز امریکافاجیب و ضایعات عظیمی رادر افغانستان بیار آورده است، انتظار ایجاد شکاف در درون طالبان بوسیله امریکا به شکست مواجه شده است؛ از اینرو مخالفت ملل متحد را برانگیخته است، چون ملل متحد در این زمینه مسئولیت دارد و باید جواب بدهد."

در همین روز وزرای دفاع امریکا و روسیه ضمن بررسی اوضاع منطقه و جنگ در افغانستان از عدم امکان مشارکت طالبان در دولت آینده در افغانستان صحبت نمودند.

بتاریخ 4 نومبر شهزاده ترک فیصل رئیس سابق پولیس مخفی عربستان سعودی گفت: "سه سال قبل ملا عمر و دولت سعودی در مورد تحویل اسامه به دولت عربستان سعودی به توافق رسیده بودند اما بعد از انفجار در سفارت های کینیا و تانزانیا ملا عمر از این فیصله صرف نظر نمود."

در همین تاریخ بی بی سی میزگردی تحت عنوان «نقش روشن فکران در آینده سیاسی افغانستان» تشکیل داد.

کیبر رنجبر و دوکتور قدیر امیر یار گفتند که: «نیروهای که در صحنه سیاسی به چشم نمیخورند نادیده گرفته نشوند. عسکر موسوی عضو مرکزی حزب وحدت اسلامی افغانستان گفت: در مورد قضیه افغانستان چیزی شاید از نظر تئوریک درست و منطقی باشد لکن از نظر عملی وجود نداشته باشد و هر چیزی که عملی باشد باید به آن دست زد.

منظور کیبر رنجبر عضو کمیته مرکزی جناح پرچم از این گفته بخوبی آشکار بود؛ باین عبارت که قدرتهای اشغالگر جناح های مزدور روس رادر دولت دست نشانده در نظر بگیرند، چنانچه در عمل هم چنین شد.

بتاریخ 5 نومبر هتل کانتیننٹل بمبارد شد. در همین روز در حدود صد نفر از نیروهای نظامی ویژه کوماندوئی امریکا توسط پاراشوت در پشت خط دفاعی طالبان (که از مجتمع ساختمانی قندهار حفاظت میکردند) پیاده شدند. گفته شد که آنها گمان میکردند که ملا عمر در آن مجتمع زندگی میکند. طبق گفته کماندوهای امریکائی به خبرنگاران، آنها به مقاومت شدیدی از طرف طالبان مواجه شدند و نتوانستند نتیجه از این حمله بدست آورند و تعداد زیاد آنها در این عملیات مجروح شدند.

بتاریخ 6 نومبر یک هلیکوپتر نظامی امریکا در مناطق سرحدی پاکستان سقوط داده شد.

در همین روز از طریق مطبوعات غربی اعلام شد که چهار هزار نظامی دولت جرمنی با تجهیزات جهت شمولیت در جنگ وارد افغانستان شدند. همچنان اعلان شد که دولت هالند طیارات جنگی (F16) را به افغانستان فرستاده است. در همین روز جورج بوش گفت که: "این جنگ بین تروریسم و امریکا نیست بلکه جنگ بین اسامه و تمام جهان است. زیرا که شبکه اودر 60 کشور جهان فعالیت دارد حتی در اروپای مرکزی و شرقی. جورج بوش علاوه نمود که اسامه در صدد دسترسی به اسلحه بیولوژیکی، کیمیاوی و اتمی است و از اینرو مدنیت و تہذیب جهان به خطر مواجه است"

همان طور که بعد از حملات انتحاری در نیویورک و واشنگتن جورج بوش و دولت امریکا چنان این واقعه را بزرگ نشان دادند که گوئی «سوراسرافیل دمیده» و جهان دیگرگون شده است! آنها بدین صورت و باین شیوه توانستند افکار عامه در امریکا و کشورهای سرمایه داری را به نفع شان بسیج کرده و متحدین خود را در اروپای غربی و دیگر مناطق جهان بسیج کنند. از همان روز مطبوعات امریکا با تبلیغات گسترده مردم وحشت زده امریکا را هر چه بیشتر از حملات مشابه (11 سپتمبر) ترهیب کرده و آنها را در وضعیت نگرانی و ترس عمیقی نگهداشتند تا اینکه توانستند با خلق افکار عمومی ذهنیت اکثریت مردم امریکارادر همان مقطع زمانی در حمایت از حملات نظامی امریکا بر گروه اسامه و دولت طالبان جلب کنند. طوریکه بعدها افشاشد نقشه حملات تهاجمی دولت امریکا بر اساس استراتژی توسعه طلبانه دولت امریکا

درجهان منجمله منطقه آسیای جنوبی و مرکزی و شرق میانه از سالها قبل آماده شده بود. چنانچه جورج بوش و تیم همکار او در قصر سفید یکسال و نیم بعد با طرح توطئه خاینانه با انواع دروغبافی هاو جعکاریهای پوچ و مضحک مبنی بر اینکه دولت صدام حسین در صدد ساخت سلاح اتمی است؛ با اتحاد دولت انگلستان کشور عراق را مورد تهاجم نظامی قرار داده و آنرا به سلطه استعماری اش در آورد تا به تحقق استراتژی «خاور میانه بزرگ» دست یابد.

خوب توجه کنید آقای جورج بوش چقدر عامیانه موضوع را مطرح میکند و از «جنگ بین اسامه و جهان» صحبت مینماید؛ و از به خطر مواجه بودن «مدنیّت و تهذیب جهان»؛ و هم اینکه اسامه بن لادن در صدد دسترسی به سلاح بیولوژیکی، کیمیاوی و اتمی است! در حالیکه باصطلاح این موسای (دست پرورده دولت امریکا) چنگ به ریش فرعون انداخته است. و اولتراز همه تا حد امکان منافع امریکا را در کشورهای مختلف جهان مورد حمله قرار میدهد. و این دوست سابقه خاندانی جورج بوش و دولت امریکا بهانه بدست آن داده است تا دولت امریکا بطور لجام گسیخته خلقها و ملل تحت ستم جهان را وحشیانه مورد حملات نظامی قرار داده و هر کشوری را که بخواهد با اعمال قوت نظامی به زیر سلطه استعماری اش در آورد. و جهت رسیدن به اهداف و پلانهای غارتگرانه اش زیر نام «جنگ ضد تروریستی بی نهایت» به تجاوزات و سلطه گریهایش در جهان ادامه دهد. آیا واقعاً امریکا و متحدین آن میخواهند به همین زودیها، طی یک یا دو دهه، اسامه را دستگیر کنند؟! و یا اینکه باصطلاح باچشمان بسته اورا تعقیب میکنند! زیرا در حقیقت اسامه بن لادن و گروه او بصورت غیر مستقیم وسیله و تمسکی در جهت پیاده کردن نقشه های امپریالیزم امریکایی قرار گرفته است.

تا (5) نوامبر 2001 (95) عسکر امریکائی در افغانستان در جنگ با رژیم طالبان کشته شدند. همچنان در همان روز اخبار "فرانت ریپست" در پاکستان گزارش داد که ده جسد عسکر امریکائی از میدان هوایی اسلام آباد مخفیانه انتقال داده شده است.

بتاریخ 7 نوامبر از طرف منابع نظامی امریکا اعلان شد که تا امروز دو هزار پرواز بمباران در افغانستان صورت گرفته و دست آورد امریکا تسلط بر فضای افغانستان، تخریب نیروهای دفاع هوایی طالبان، مواضع استراتژی طالبان در قندهار و کابل و اهداف آنها در شمال در خط جبهه جنگ بوده است. همچنان امریکائی ها اعلام کردند که عملیات ما در شمال افغانستان تاکتیکی بوده؛ زیرا ما میخواهیم مناطق شمال را سلامت اشغال کرده و قوای خود را در آنجا پیاده کرده و بعد حملات خود را علیه طالبان تنظیم نماییم. و نیز همین منابع اعلان کردند که قدرت هوایی در کشورهای عقب مانده یک اسلحه کند است.

در همین روز از طرف مطبوعات غربی گزارش شد که در طی یکماه در جنگ با طالبان بیش از هزار تن غیر نظامی بقتل رسیده اند. اما بادر نظر داشت وسعت جبهات جنگ و شدت و گستردگی حملات هوایی و زمینی و اندازه قدرت تخریبی سلاح های امریکا و متحدین آن و حملات نیروهای ائتلاف شمال علیه مواضع طالبان، تعداد تلفات باید خیلی بیش از این تعداد بوده باشد. و به همین اندازه تخریبات هم زیاد است.

در همین روز مطبوعات غربی اعلان کرد که 2700 عسکر ایالتی به افغانستان اعزام شدند.

بتاریخ 8 نوامبر مطبوعات غربی اعلان کرد که حامد کرزی از امریکا و سایر قدرتهای غربی درخواست کمک نموده تا افغانستان و مردم آنرا نجات دهد. باز هم ترفندهای اغواگرانه باز هم عوام فریبی و قیحانه که امپریالیستها به آن متوسل شده اند. زیرا از یک طرف حمله بر افغانستان بر اساس استراتژی و اهداف غارتگرانه امپریالیزم امریکا و شرکای امپریالیست اش صورت گرفته و کرزی یکی از مهره های مزدور دولت امریکا بوده و هست که در جهت تحکیم سلطه استعماری امریکا در افغانستان فعالیت کرده و میکند. و به یقین که این درخواست کرزی به دستور دولت امریکا صورت گرفته تا کرزی را که بحیث نوکرو فادارش از قبل در رأس دولت دست نشانده در نظر گرفته بود، بحیث «ناجی» وطن و مردم جایزند. چنانچه زمانی امپریالیزم انگلیس نادرخان و فامیل او را به همین نام وارد افغانستان کرده و برای نیم قرن بر مردم افغانستان تحمیل نمود. در حالیکه کرزی در طی شش سال اخیر در مقام رئیس دولت استعماری باصطلاح سرپیاژ و ته پیاژ نبوده و نیست. و در حقیقت انجام همه امور دولت دست نشانده در عرصه داخلی و خارجی به اراده و تصمیم دولت امریکا و ناتو صورت میگیرد؛ چه رسد باینکه در آن وقت کرزی میتوانسته چنین درخواستی را مطرح نماید!

در همین روز با اثر بمباران طیارات امریکا چندین طیاره بوئینگ و انتونوف متعلق به شرکت آریانا منهدم گردید و حدود 1300 نفر از کارمندان این شرکت بیکار شدند. باید توجه نمود خسارات وارده بر طیارات

وتاسیسات نظامی و ملکی و انهدام خانه های مردم به همین چند طیاره آریانا خلاصه نمی شود و خسارات از این ناحیه بردارائی های عامه و بر مردم افغانستان بسیار هنگفت بوده است.

به همین روز بی بی سی میزگردی تشکیل دادتا «صاحب نظران» روی مسئله افغانستان صحبت کنند. سیدطیب جوادگفت: " دولت پاکستان پیشنهاد کرده است که در ترکیب دولت آینده باید 60 درصدپشتونها سهیم باشند. همچنان پاکستان میخواهد تا نیروهای وفادار به آن در دولت آینده جای داشته باشند. هنوز هم افق دموکراسی در افغانستان تیره است.

جلیل شمس گفت: " نقش دولت ایران در مورد افغانستان دایماً سبوتازی بوده تا سازنده. دوکشور ایران و پاکستان با جناح رفرمیست که طرفدار حکومتی باپایه های وسیع اند تضادمنافع دارند. امریکا در پالیسیهایش روی پاکستان اتکاء میکند.

باقرمعین در این میزگرد گفت: " امریکا و انگلستان اصرار دارند که بدون دولتهای پاکستان و ایران تشکیل دولتی در افغانستان مشکل است."

در مورد نظرات این افراد خاصاً "جواد و شمس" بایدگفت که بادر نظر داشت ماهیت فکری سیاسی و وابستگی ها و زویندهای آنها با قدرتهای امپریالیستی و گروه های ارتجاعی معین داخلی؛ اینها اگر مخالفتی هم با دولتهای ارتجاعی پاکستان و ایران بر سر دخالت در تشکیل دولت دست نشانده و یانفوذ و رسوخ در آن، ابراز میکنند؛ نه از دید حراست از استقلال و آزادی میهن و منافع مردم افغانستان؛ بلکه این مخالفت و تضاد ناشی از تضاد درونی دسته بندیهای امپریالیستی و ارتجاعی در افغانستان بوده و هست، که در دولت دست نشانده سهیم میشوند. زیرا در کنفرانس بن هر یک از دولتهای پاکستان و ایران سعی داشتند تا گروه های وابسته آنها را در دولت دست نشانده جایجا کنند و از آن طریق در کنار قدرتهای اشغالگری و فوق منافع شان نفوذ و سلطه شانرا در دولت دست نشانده اعمال نمایند. در همان وقت دیده میشد که دولت تحت رهبری کرزی عمدتاً متشکل از دوجناح بود؛ جناح کرزی متشکل از تکنوکراتها به شمول حزب " افغان ملت" و جناح گروه های شامل در ائتلاف شمال و سایر گروه های مماثل. و دولت پاکستان سعی داشت تا نقش ائتلاف شمال را در این دولت تخفیف دهد و بر عکس دولت ایران، امپریالیزم فدراسیون روسیه و دولت هند تلاش میکردند تا ائتلاف شمال نقش عمده را در این دولت داشته باشد.

در همین روز جنگجویان مربوط به " حرکت جهاد اسلامی" کشمیری که در کنار طالبان میجنگیدند در دره صوف توسط بمباران هوائی نیروهای امریکائی کشته شدند. همچنان در حمله دیگر طیارات امریکائی به تعداد 22 نفر آنها در کابل نیز بقتل رسیدند.

در همین روز مطبوعات غربی اعلان کردند که نیروهای نظامی دریائی جاپان وارد بحر هند شدند تا نیروهای نظامی امریکائی را در حمله به افغانستان یاری رسانند.

در همین روز جورج بوش گفت که: " من و بلیر مصممیم تا تمدن رانجات دهیم." همچنان بلیر اظهار داشت که: " ما عدالت را تأمین خواهیم کرد". همچنان که در بخشهای قبل تذکر داده ام باز هم باید گفت که « تمدن» و «عدالت» آقایان بوش و بلیر جز تجاوز، تهاجم نظامی، کشتار مردم بیگناه، ویرانی کشور و تبااهی مردم، اشغال نظامی و تحکیم سلطه استعماری، سلب استقلال کشور و حاکمیت ملی، تجاوز به سرنوشت سیاسی مردم ما، غارتگری، ترویج و اشاعه فرهنگ منحط امپریالیستی و ایده های انقیاد ملی، تقویت و حمایت خابنین ملی و میهن فروشان، جاسوس پروری، کمک و همکاری به شبکه های مافیائی موادمخدر، ترویج فحشا و از این قبیل چیز دیگری نبوده و نخواهد بود. اگر استعمارگران کهن تجاوزات و سلطه استعماری شانرا از این نام « رواج تمدن، ترقی و آبادی» انجام میدادند آقای بوش و متحدین آن در قرن بیست و یکم اشغال نظامی و سلطه استعماری شانرا زیر نام « گلوبلیزاسیون و لیبرالیزاسیون»، «جنگ باتروریزم»، «دموکراسی، بازسازی و ترقی» انجام میدهند. همه شیوه های استعمار در ماهیت یکی اند فقط اشکال آنها متفاوت است.

بعد از شکست طالبان بوسیله نیروهای نظامی امریکا و متحدین آن بتاريخ نهم نوامبر 2001 گروه های ائتلاف شمال وارد شهر مزار شریف در ولایت بلخ شدند. ولی بالمقابل طالبان اعلان کردند که از برخی مناطق شمال کشور عقب نشینی کرده اند.

در همین روز کشور هالند اعلام نمود که به تعداد 1400 نفر عسکر بانفربرهای زرهی و 24 فروند طیاره جنگی برای جنگ در افغانستان و یک زیر دریائی (وسه قایق جنگی) در پایگاه قوای بحری امریکا در منطقه فرستاده است.

بتاریخ 12 نومبر نیروهای ائتلاف شمال به کمک ارتش امریکا وارد شهر هرات شدند.

به همین روز ظاهرخان پادشاه سابق افغانستان طی مصاحبه ای بابی بی سی گفت که: "اوضاع رقتبار کشور مردم ما سبب اندیشه من شده است."

در همین روز دولت بریتانیا عدم پای بندی اشرا از ماده پنجم کنوانسیون حقوق بشر و حالت اضطراری در کشورش اعلام کرد. چون این ماده حکم میکند که: "هیچ کس را نباید در معرض شکنجه یا رفتارهای بیرحمانه و ظالمانه غیر انسانی قرار داد، یا با شیوه های پست کننده با او رفتار نمود، و یا اورا تنبیه کرد". دولت انگلستان وعده ای دیگر از دولتهای اروپای غربی به پیروی از دولت امریکا و با استفاده از حادثه 11 سپتمبر 2001 فرصت یافتند تا «تعهد و پای بندی» شانرا از رعایت این ماده کنوانسیون حقوق بشر خلاص کرده و بنام حالت اضطراری خود ساخته شان از آن بیعد مذنونین و متهمین رابه منظور اعتراف گرفتن مورد شکنجه های غیر انسانی قرار داده اند.

بتاریخ 13 نومبر شهر بامیان بدست ائتلاف مخالف طالبان افتاد. ولی نیروهای طالبان قبل از تخلیه شهر تمام ساختمانها، دکانها و دفاتر دولتی را ویران کردند.

در همین روز دولت پاکستان خواستار استقرار نیروهای ملل متحد در کابل گردید. و ملا عمر رهبر طالبان گفت که: "تجدید سازمان داده و جنگ را از سر میگیرد."

به همین روز ستار سیرت یکی از افراد برجسته گروه روم تحت ریاست ظاهرخان طی مصاحبه بابی بی سی گفت که: "جبهه متحد توافق رازیرپا کرده است و خبر چپاول و غارت بوسیله نیروهای ائتلاف شمال از شهر مزار شریف رسیده است."

در نیم شب همین روز 80 دکان از سرای شازده (شهزاده) در شهر کابل غارت شد که از جمله هزار لک کالدار پاکستانی، یک ونیم ملیون دالر امریکائی و هزار لک افغانی و دیگر اسعاریه سرقت برده شد. همچنان دفاتر ادارات دولتی، بانکها و منازل مربوط به منسوبین طالبان غارت گردید. باید تذکر داد که نیروهای ائتلاف شمال و دیگر گروه های اسلامی و ملیشه ای هم قطار آنها زمانی بعد از سقوط رژیم پرچی- خلقی ها وارد شهر کابل شدند علاوه بر ارتکاب جنایات و تجاوز به عنف ادارات دولتی، بانکها، تجارت خانه ها، مغازه ها و خانه های مردم خصوصاً منازل و دکانهای اقلیتهای مذهبی هندو و سک را به شکل گسترده ای به غارت بردند. در این بار این گروه های مزدور و میهن فروش، جانی و قاتل بر اساس سرشت و خصلت شان بعد از سقوط رژیم طالبان نیز همان جنایات و غارتگریهای گذشته رادر اکثر شهرهای کشور تکرار کردند.

در همین روز دفتر تلویزیون "الجزیره" توسط قوای هوایی امریکا بمبارد گردید. به همین تاریخ ولایات لوگرونیمروز بدست گروه های اسلامی مخالف طالبان افتاد.

## سیر حرکی جنبش ملی- دموکراتیک در افغانستان (بخش چهارم)

زمانیکه حکومت شاه محمودخان برای از بین بردن احزاب سیاسی اقدام نمود، بر حزب خلق نیز حمله کرده و یک عده از اعضای حزب خلق بشمول داکتر عبدالرحمان محمودی را در سال 1331 در زندان سیاسی انداخت. در حالیکه دوفرا از اعضای حزب مذکور (عبدالحمید مبارز و محمدیوسف آئینه) راسه روز پیشتر از مظاهره توقیف کرده بود. جمعاً 15 نفر از اعضای حزب خلق زندانی شدند. عبدالحمید مبارز و محمد یوسف آئینه بعد از سه ماه حبس، و داکتر رحیم محمودی، عظیم محمودی، و داکتر نصرالله یوسفی بعد از یک سال حبس رها شدند. نور علم خان مظلوم یار تبعید شد و بیشتر از ده سال در تبعید گاه باقی ماند و هم او چندین سال محبوس گردیده بود. نعیم شایان، یونس مهدی زاده بابر ادش سلیمان و امان الله محمودی مدت پنج سال در زندان باقی ماندند. داکتر عبد الرحمان محمودی برای ده سال در زندان باقی ماند تا امراض مختلف اورا از پا انداخت و آنگاه نظام حاکم اورا از حبس رها کرد. داکتر عبدالرحمان محمودی دو ماه بعد از رهایی از زندان در ماه میزان سال 1340 شمسی با تحمل آزار زیاد چشم از جهان فرو بست. باین صورت حزب خلق نیز در ردیف سایر احزاب کشور از میان رفت.

4- حزب سری اتحاد:

خواجه محمد نعیم خان کابلی قوماندان امنیه ولایت بلخ (دردوره صدارت شاه محمودخان) بایکفردانشمند ورهبر مذهبی (سیداسماعیل بلخی) آشناگردید. خواجه نعیم خان در اوایل جزء مامورین ضبط احوالات (دردوره صدارت سردار هاشم خان) بوده و از جنایاتی که توسط ریاست ضبط احوالات در افغانستان عملی میگردید، آگاهی داشت. خواجه نعیم خان بعداً قوماندان امنیه کابل مقرر شد و از تخریبات و مظالم حکومت خوبتر مطلع گردید، زیرا او یکی از مامورین معتمد و شخصاً وارد عمل بود. میر غلام محمد غبار نظر دارد که "محاکمه ضمیر بتدریج خواجه نعیم خان را تغییر داد و هنگامیکه در شهر مزار شریف با سیداسماعیل آشنا شد، شخص دیگری گردید. سیداسماعیل یک روحانی وطن پرست، آگاه و فاضل بود و آشنائی خواجه نعیم با سیداسماعیل به رفاقت سیاسی مبدل شد، و نتیجه آن ایجاد یک هسته حزب سری بنام "اتحاد" بود.

آن دونفر عقیده داشتند تا زمانی که بر تسلط تحمیلی خاندان حکمران خاتمه داده نشود، هیچ رفرمی در افغانستان عملی شده نمیتواند، پس مصمم شدند یک حلقه سری در کشور بوجود آورده و بوسیله ترور و کودتا سلطنت را معدوم، و زمینه تشکیل دولت جمهوری را آماده نمایند. اینها برای نیل به هدف، روش مخصوصی اختیار کردند، یعنی در ابتدا بدون ترتیب برنامه و پروگرام و تنظیم تشکیلاتی و غیره، مبنای کار را بر مذاکرات شفاهی و جلسه های پراکنده گذاشتند تا در صورت فاش شدن، سندی بدست حکومت نیفتد. همچنین اینها در صدد شدند تا هر جا آدمی ناراضی و شاکی از دولت یابند در حلقه دوستی خویش شامل سازند. با این ترتیب آنها توانستند یکعده افرادی را در ولایت بلخ و هرات و غور و کابل و چند ولایت دیگر بهمرسانند که منتظر حدوث یک حادثه عمده بوده و آنگاه دست بفعالیت بزنند. وقتی که سید و خواجه به کابل متمرکز شدند، در فعالیتهای سری خود افزوده و بزودی افرادی دیگری را بحیث یک حلقه مرکزی بدور خود جمع نمودند.

از آنجایی که این حزب قصد داشت تاهداف و مرامش را از طریق کودتا تحقق بخشد، حلقه مرکزی فیصله کرد که شاه محمودخان صدراعظم را در روز اول حمل سال 1329 شمسی (1950 میلادی) به ضرب گلوله از پا در آورده و مدافعین او نیز کشته شوند، و افسران پائین رتبه حزبی با افراد کوهدانی و کوهستانی که قبلاً در کمین نشسته بودند، به حمله گرم مبادرت کنند. آنگاه بشکل دسته جمعی زندان بزرگ دهمزنگ را بیک حمله اشغال، و باتفاق یک هزار و چند صد نفر محبوس باستقامت ارگ شاهی مارش کنند. آنها نظر داشتند تا این وقت قیام عمومی از طرف هزاران نفر بعمل آمده و سلطنت سقوط می کند، و جمهوری اعلان میشود. شب فردای به عمل در آوردن برنامه حزب، شخصی از درون حلقه مرکزی بنام گلجان وردکی، قضیه رابه صدراعظم اطلاع میدهد و فردا قبل از طلوع خورشید حکومت هر 11 نفر حلقه مرکزی را دستگیر و در زندان افکند. همه اعضای این حلقه مرکزی از اول حمل سال 1329 تا سال 1343 شمسی در حبس باقی ماندند که در طی این مدت زجر بسیاری با انواع شکنجه ها تحمل کردند.

اتحادیه محصلین کابل:

در طی جنبشهای سیاسی آنزمان، محصلین پوهنتون کابل سهم فعالی گرفتند. اینها با حلقه های سیاسی، مطبوعات آزاد و نمایندگانه دست چپ پارلمان مناسبات سیاسی برقرار کردند، و بالأخره خود در آغاز سال 1329 (1950 میلادی) به تشکیل اتحادیه محصلین پرداختند. این اولین اتحادیه محصلین در تاریخ افغانستان بود. تمام صنوف عالی لیسه های کابل از این اتحادیه حمایت میکردند، و عموم روشنفکران مبارز و حلقه های سیاسی و معلمین طرفدار اتحادیه بودند. اتحادیه از خود برنامه و پروگرام و کمیته های مرکزی و ارتباط داشت. اما نظریه ترکیب فکری و طبقاتی اعضای کمیته اجرایی اتحادیه، بزودی به دودسته چپ و راست منقسم شد. اتحادیه مجالس تشکیل میکرد، کنفرانسها دایر مینمود، و در سینما و تئاتر لیسه استقلال درامه های انتقادی و انتباهی دلچسب بشکل یک مبارزه طبقاتی تمثیل میکرد. این درامه ها ماهیت فاسد اداره دولت را نشان میداد، و در روح جوانان جنبش ایجاد میکرد. روش این جوانان تمام خانواده های کابل را تکان مثبت سیاسی میداد. معلمین پاک نهاد کابل این شاگردان را قدر کرده و خود در صف آنان قرار میگرفتند. حکومت از این نهضت سیاسی جوانان بترسید، و مجال بیشتر زندگی را از این جریان سیاسی سلب کرد و بعد از هفت ماه فعالیت اتحادیه محصلین را ممنوع ساخت. باید تذکر داد که در آن اتحادیه محمد حسن شرق و ببرک مربوط دسته سردار داوود نیز شامل بودند. (خوانندگان دقت نمایند که چگونه این دونفر و افرادی دیگری از همین قماش طی سالهای دراز بحیث افراد نزدیک به عضو مهم دربار سلطنت و بعداً دولت جمهوری داوود قرار داشتند. و چنانچه بعداً ثابت شد که این دونفر به خدمت سازمان جاسوسی اتحاد شوروی وقت «ک ج ب» قرار گرفته و خاینانه برضد منافع خلق و میهن عمل کردند. چنانکه امپریالیزم امریکا توسط "سیا" افراد خود را در درون نظام ارتجاعی فنودال کمپرادوری

داشت - تبصره از ماست). عده ای از محصلین پوهنتون برای یک سال وعده ای برای دایم از فاکولته طرد شدند، عده ای از فاکولته طرد و تبعید شدند، عده ای در جریان تظاهرات انتخاباتی شورای ملی بازداشت و برای مدت چهار سال زندانی شدند.

مبارزات پارلمانی شورای ملی دوره هفتم: سال 1328-1330 شمسی:

در دوران صدارت شاه محمودخان انتخابات سری و آزاد شورای ملی دوره هفتم اعلان گردید. بخشی از روشنفکران کابل و ولایات در این انتخابات حصه گرفتند و به شورای ملی راه یافتند. دولت نیز یک عده گماشتگان خود را وارد مجلس نمود. در این دوره -171- نفر وکلای شورا مرکب از سه دسته بود: روشنفکران میارز و مخالف دولت، گماشتگان دولت و اشخاص «بیطرف». از نظر ترکیب طبقاتی، ملاکین بزرگ و تجار بزرگ، عده از روحانیون، روشنفکران طبقه متوسط و اقشار خورده پا، مامورین سابقه، روشناسان محلی و غیره. با آغاز کار شورای ملی مداخله حکومت و دولت در امور پارلمان شروع شد، و از همین جا صفوف گماشتگان دولت و نمایندگان مردم و دسته بیطرف نیز از هم جدا گردید؛ روشنفکران مبارز در رأی گیری برای انتخاب رئیس شورا ورقه های سفید را به صندوق انداختند. روشنفکران مبارز تنها به نماینده حزب ویش زلمیان (گل پاچا الفت) رای دادند تا معین دوم شورا گردید. در هنگام ادای رسم سوگند روشنفکران بجای قسم تعهد و وفاداری به ملت و شاه و حکومت، فقط سوگند وفاداری نسبت به مملکت و ملت برداشتند. این حرکت در صرف آرائی بین جناح دست راست حکومتی و اپوزیسیون توانست آزادی اکثریت را به نفع خود حاصل کند، و ریاست کمیسیون ها را منحصرأ بدست آمد. همین کمیسیون ها بود که قانون جدید و وظایف داخلی شورا و قانون جدید انتخابات را بشکل نسبتاً دموکراتیک آن تسوید، و لزوم تجدید و وضع قوانین اساسی، تشکیلات ملکیه، تفریق وظایف مامورین و قانون ترفیع و تقاعد مامورین را مطرح کرد، و هم تعدادی از وزرا را برای بار اول در تاریخ پارلمان افغانستان احضار و استجواب نمود. فعالیت کمیسیون ها اکثریت مجلس را در پهلوی خود داشت، و بزودی شورا به مفتش اعمال حکومت درآمد و فیصله های عمده ای در سیاست خارجی و داخلی کشور صادر نمود. شورای ملی در این دوره برخلاف نظر شاه در نطق جلسه افتتاحیه شورای ملی؛ نظر خود را در مورد روابط با دولت پاکستان رسماً چنین اظهار نموده و منتشر کرد: "ملت افغانستان از موافقتی که در راه تجارت و سیاست افغانستان از طرف پاکستان ایجاد می شود و همچنین ممانعتی که پاکستان از آزادی رای و تشکیلات آزاد و استقلال از طرف پاکستان در ولایات سرحد افغانی از چترال تا بلوچستان مینماید، متاثر و متحسب است. شورای ملی افغانستان حقوقاً خود را پایبند هیچ نوع معاهدات و قرارداد هائی نمی داند که دولت های افغانستان قبل از موجودیت پاکستان با دولت انگلیسی هندوستان قدیم عقد کرده بودند. شورای ملی افغانستان خط فرضی دیورند و امثال آنرا حقوقاً معتبر نشناخته و خط فاصل افغانستان و پاکستان امروز نمیداند. لهذا شورای ملی در رفع مشکلات تجاری و سیاسی وارده از طرف پاکستان و تامین آزادی کل برادران افغانی و استقلال ملی شان از هرگونه همکاری با دولت دریغ نکرده، و در تعیین پالیسی آن مطابق ایجابات عصر و وضعیت بین المللی، مساعدت و همراهی خواهد کرد، و هم چنان شورای ملی افغانستان طالب تلافی خسارات بمباردمان پاکستان در خاک افغانستان، بواسطه دولت پاکستان میباشد." این مطلب در شماره های سرطان سال 1328 شمسی در روزنامه های اصلاح و انیس کابل به نشر رسیده است.

شورا پروژۀ هلمند و قرارداد امتیاز کمپنی "موریسن کنودسن" امریکائی را مورد بررسی و اعتراض قرار داده، و زرای فواید عامه، اقتصاد و مالیه حکومت را محکوم به محاکمه در دیوان عالی اعلام کرد.

شورا کار اجباری و بیگار، خریداری غله اجباری دولت از زارع و زمیندار، اخذ مالیات از مواشی شماره شده، اخذ تمام مالیات خارج قانون از قبیل و ثابق و امثال آنرا ممنوع و غیر قابل تادیه اعلان نمود. وضع مالیات جدید بلدیۀ کابل را بالای پیشه وران خورده مانند سقاء و شاگردهای اهل حرف و دکاندار و دست فروش های ناتوان شهری لغو کرد، و دیپوی تعاونی دولت را تفتیش و محکوم نمود. دولت در مقابل گروه وکلای ملی که بشکل جبهه متحد ملی در درون شورا عمل میکردند، گروه دولتی خود را به مقابل این گروه قرار داده و با طرح دسایس و توطئه، استعمال زور و تطمیع تصاویب سابق مبارزین اپوزیسیون را تخریب و اختناق اقتضای آمیز سابق را دوباره حاکم کرد. این تنها نبود، گماشتگان دولت و حکومت در شورا، نطقان دست چپ را ببداهت نام و دشنام می گرفتند، تاجاییکه یک نفر وکیل از تنی ولایت پکتیا طرفدار دولت با چاقو بالای دوکتو عبدالرحمان محمودی و میر غلام محمد غبار حمله کرد، و وکیل دیگری از ولسوالی مقرباچوکی بر سر غبار حمله نمود، و چند نفر دیگر از وکلای طرفدار دولت و حکومت با چوکی بفرق وکلای اپوزیسیون کوبیدند. گماشتگان حکومت در خارج از شورای ملی در یک شامگاه راه عبور



دوکتور عبد الرحمان محمودی رادرجاده اندرابی سدکرده و بانثار دشنام اورالت وکوب کردند، بار دیگر اورا بنام معاینه مریض باموتری به خارج کابل منتقل ساختند و در عرض راه لت وکوب کردند، اما داکتر محمودی توانست که از دریچهٔ موتر خودش راپائین انداخته و فرار کند.

دولت بعد از ختم دورهٔ شورا داکتر محمودی و میر غلام محمد غبار را به زندان انداخت. علیه شخص دیگری از وکلای اپوزیسیون دعوی فرمایشی براه انداخته و آنرا در محاکم سرگردان نمود. شخص دیگری را برای سالها به تبعید فرستاد. وسایر پیشروان اپوزیسیون را بانواع مختلف در کابل و محل ها تحت فشار قرارداد و از نامزدی شان در انتخابات دوره هشتم شورا جلوگیری کرد. این فشارهای گوناگون نه تنها بر تمام مبارزین تطبیق شد، بلکه بر اعضای خانواده های شان نیز جبر و ظلم زیاده داشته شد، از جمله اخراج دختران و پسران میر غلام محمد غبار از فاکولته ها و مکاتب و تقاعد اجباری برادران او از وظایف رسمی شان.

تعدادی از روشنفکران مبارزیک سال قبل از تشکیل دورهٔ هفتم شورای ملی، در انتخابات آزاد مجلس بلدییه شرکت کردند و انتخاب شدند. عدهٔ از این کاندیدها در جریان فعالیت های انتخاباتی در اجتماعات شهری نطق های ایراد کردند و برای بار اول جنبشی راد کابل ایجاد کردند. دستهٔ منور قوهٔ اجرایی و اداری و مجلس بلدییه را از طریق انتخابی در دست گرفتند و امور بلدییه کابل را سر و صورتی دادند. البته این جریان مدت زیادی دوام نیافت و امور بلدییه توسط عمال دولت سبوتاژ و تخریب گردید و حکومت اعضای این موسسه را دوباره بشکل انتصابی در آورد.

در ختم سال 1330 شمسی دورهٔ سه سالهٔ شورای هفتم بپایان رسید، و بتاريخ 31 حمل سال 1331 انتخابات دوره هشتم اعلان گردید. حکومت شاه محمودخان که تمام جنبش های سیاسی، احزاب، اتحادیهٔ محصلین و جراید آزاد را با فعالیت های شورای هفتم، خاموش نموده بود، مصمم بود تا اختناق را همچنان حفظ نماید؛ زیرا خانواده حکمران نمی خواست ریفورم های را که جبر زمان و اوضاع سیاسی داخلی و بین المللی بر دوش او تحمیل میکرد، در سایهٔ آن جنبش های سیاسی که از طرف پایان پیش کشیده میشد، بشکل اجباری عملی نماید، بلکه میخواست مردم و نمایندگان مردم را با استعمال قوه بجای سابق شان نشانده، و آنگاه قسمتی از رفرمها را که بامنافع اصلی خانواده سلطنت چندان تناقض نداشته باشد، از بالا و از طرف خود به منصفه اجرا گذارد. اینست که سرکوبی تمام نهضت های جدید به شاه محمودخان صدراعظم محول گردید تا سلطنت ابتکار هر عمل اصلاحی جدید را منحصرأ در دست خویش داشته باشد.

صدراعظم پس از سرکوبی تمام نهضت های سیاسی، برای حکام خود امر نمود تا برای جلوگیری از انتخابات آزاد شورای دوره هشتم، از انتخاب شدن روشنفکران دست چپی ممانعت بعمل آرند. مداخله حکومت در انتخابات دیگر از پردهٔ اختفا بیرون شده و با چهرهٔ مفتضح علناً وارد میدان گردید. در پای تخت سواره نظام و پولیس و ژاندارم بگردش افتاد، مشاهدین انتخاباتی میر غلام محمد غبار و دوکتور عبد الرحمان محمودی از حوزه های انتخاباتی رانده شدند، قضات و مامورین موظف حکومتی بی پرده آرای رای دهندگان محمودی و غبار را در دفتر رای دهی بنام کاندیدای حکومتی ثبت کردند، زیرا دیدیگر صندوقی برای انداختن ورقهٔ رای وجود نداشت! کاندیدای مقاومت کننده در برابر این عمل حکومت به زندان انداخته شده و یک نفر از آنها در زندان جان داد، و عدهٔ دیگر در ادارهٔ پولیس تحت توقیف قرار گرفتند. همان بود که عکس العمل مردم در برابر روش استبدادی حکومت شروع شد. نخست مردم با انتخابات مقاطعه کرده و از حوزه های انتخاباتی خارج شدند، متعاقباً تظاهرات بزرگ و بی سابقه ای مرکب از هزاران نفر دکانداران، و پیشه وران، مامورین پائین رتبه، محصلین پوهنتون و شاگردان مکاتب و طرفداران احزاب و وطن و خلق بشمول کاندید های شان در شهر کابل بعمل آمد. اینها بابیرقهای حرکت میکردند که در آنها شعار های " وکلای ملی ما غبار و محمودی" نوشته شده بود، و در هر چهار راه نطق های شدیدی بر ضد مداخلات حکومت در امر انتخابات ایراد میگردید. مظاهره کنندگان جاده های بزرگ شهر را عبور کرده و بعد از ظهر باستقامت ارگ سلطنتی بحرکت افتادند، در حالیکه سواره نظام دولت قدم بقدم تظاهر کنندگان را تعقیب مینمود. این اولین مظاهره سیاسی بود که عملاً شخص شاه را مخاطب قرار داده و کابینهٔ اورا تلغین میکرد. قرار شد که تظاهرات تا بر آورده شدن خواست های تظاهر کنندگان ادامه یابد؛ اما دولت از طریق رادیو به مردم اخطار داد که سراز فردا هرگونه اجتماعات خلاف قانون و ممنوع است و متخلفین تعقیب خواهند شد. دولت رهبران احزاب و خلق و وطن را علناً تحت مراقبت پولیس قرار داد و بعداً چهارده نفر از اعضای حزب و وطن و شش نفر از اعضای حزب خلق را بزندان افگند و از یک سال تا چهار سال و یازده سال بدون تحقیق و محاکمه در زندان نگهداشت.

طبق گفته غبارفعالیت‌های احزاب سیاسی، جراید حزبی، اتحادیه محصلین، اپوزیسیون پارلمانی و تظاهرات انتخاباتی در ظرف چند سال محدود از سال 1326 الی 1330 شمسی تأثیر عظیمی در آذهای مردم، در رژیم سیاسی و در سیستم اقتصادی و اجتماعی افغانستان نمود. خواسته های آزادی خواهی و دیموکراسی در کشور، زیر این تأثیر توسعه یافت و همچنان قوه های ملی و دیموکراسی در حیات عامه فعال گردید. راه افکار جدید در مناسبات اجتماعی باز شد، و در محافل روشنفکران، ایدئولوژی های متنوع و نوین و معاصر مطرح گردید، و باین ترتیب در حیات سیاسی داخلی افغانستان تطویر و تحولی ایجاد شد. این تحول منحصر به پای تخت نبود بلکه دایره شعاع آن تا ولایات دور دست کشور کشیده میشد. این نهضت سیاسی در افغانستان، الغای امتیاز و انحصار سیاسی خانواده حکمران کشور و ابطال امتیاز و انحصار اقتصادی سرمایه بزرگ را میخواستند. لغو رژیم اریستوکراسی و اولیگارشی، و آزادی و مساوات عمومی را طلب میکردند، این جنبش از منافع دهقان، پیشه ور، کارگرو مامور پائین رتبه سخن میراند، و در سیاست خارجی بیطرفی مثبت کشور را شعار میداد، از آن جمله برای اولین بار جریده وطن از تقویه جهان سوم و از سیاست عدم انسلاک فعال سخن گفت. گرچه سلطنت تمام این جنبشها را معدوم کرد، ولی قادر نبود تأثیر آنرا از جامعه افغانی محو نماید و مملکت را بحالت جامد و ساکت سابق برگرداند. بعد از کابینه شاه محمود، کابینه سردار داوود در سال 1332 (1953) تشکیل گردید. در این دوره دیگر حرفی حتی از دیموکراسی در بین نبوده و رژیم سلطنتی، حکومت نظامی سابق را مجدداً برقرار کرد که احدی قادر به تنفس آزاد نبود.

داستان کوتاه  
(از: فوران)

## قوای امریکائو ناتو محافل عروسی و خوشی مردم را بمبارد مینمایند

ساعت 2 بعد از ظهر است. آفتاب در خط عمودی برفراز قریه پرتو افشانی میکند. اطفال اعم از دختران و پسران با لباس های پاک و منزه و چهره های بشاش و خندان هر طرف جست و خیز میزنند و به بازی و ساعت تیری مشغول می باشند. مردم در باغچه کوچکی که نزدیک خانه کبیر است و اطراف آن را درختان بزرگ متمر و غیر متمر احاطه نموده است، جمع شده اند و باهم مشغول صحبت و گفتگو میباشند. برگهای سبز و شاخچه های نازک درختان که بالای سر مردم سایه بانی مینمایند به اثر وزش بادهای ملایم بهار به چپ و راست خم شده و رقص افشانی مینمایند. از حویلی کبیر صدای دایره و آواز خوانی زنان و دختران بگوش میرسد. مردم در محوطه باغچه منتظر هستند تا ساعت 4 عصر فرارسد و آنها دنبال عروس بروند. قیوم پسر کبیر که لباس محلی پیراهن و تنبان و واسکت لیس چرمی به تن و لنگی ابریشمی بر سر دارد با شاباله های نو جوانش که با لباس های پاک و منزه ملبس گردیده اند و در دو طرف قیوم قرار گرفته اند، با مشایعت عده از خویشاوندان شان از دروازه حویلی خارج شده و بطرف باغچه مربوطه حرکت مینمایند. زمانیکه نزدیک باغچه می شوند مردم پیش روی آن ها استاده شده و آن ها را بدرقه می نمایند. قیوم با شاباله هایش که در کنارش قرار دارند. در جای مخصوص که قبلاً برای آن ها تهیه گردیده است نشسته و روبروی قبله قرار می گیرند. پرنندگان بر فراز شاخساران نغمه سرائی میکنند و نسیم ملایم بهار روح و روان مردم را نوازش میدهد. بنا بر درخواست کبیر و فرمایش عده از مردم دهل و سرنای به صدا در میآید و عده از جوانان قریه و خویشاوندان کبیر و قیوم به رقص و پایکوبی مشغول می شوند. آواز دل انگیز دهل و سرنای که با نسیم ملایم بهار همراهی میشود سرا سر قریه را احتوا مینماید. زنان و دختران قریه که همیشه منتظر همچو موارد میباشند به پشت بام های خانه های شان قرار گرفته و میخوانند محفل عروسی و ساز و سرود را از دور تماشا نمایند. غرش طیاره های امریکائی و قوای ناتو از دور بگوش می رسد و بعد از چند ثانیه طیاره هابا ارتفاع بسیار کم از فراز قریه غرش کنان عبور می نمایند. مردم دست پاچه شده به وحشت می افتند و میخوانند هرسو پراکنده شوند. عبدالرحیم یکی از روشنفکران وریش

سفیدان قریه که چندین بار به زندان رفته و گرمی و سردی روزگار رابه گوشت و پوست خویش لمس نموده است در فکرو چرت فرو میرود. دستانش را در پیشانیش قرار میدهد و لحظه ای به یاد گذشته ها می افتد. دوران خلق و پرچم و روس ها به یادش می آید که چطور طیاره های میگ قریه هارا بمبارد مینمودند، مردم را به خاک و خون میکشاندند و بعد تقصیر را هم به دوش مردم می انداختند که "گویاز قریه بالای ما فیر صورت گرفته ویا مردم مخالفین دولت را به خانه های شان پناه داده اند..."

عبدالرحیم بعد از مکئی سر را دوباره بلند کرده و به حاضرین مجلس چنین می گوید:

دوستان باید دهل و سرنای را خاموش نمائیم. اوضاع خراب آست سرخارجی ها و امریکائی ها اعتبار نیست به خیالم که آن ها صدای دهل و سرنای و خوشی و خوشحالی مردم را شنیده اند. آمده اند که ما و شما را بمبارد نمایند زیرا آن ها از دهل و سرنای و گردهمائی مردم زیادهراس دارند. مثل که جن از بسم الله، مردم یکی به طرف دیگر مینگرند عده سخنان انرا تأیید مکنند و عده دیگر انرا تردید مینمایند و میگویند: نی امریکائی ها این کار را نمی کنند آن ها آنقدر ساده و لوده نیستند که محفل عروسی مردم را بمبارد نمایند. عبدالرحیم بعد از مکئی دوباره رشته سخن را در دست گرفته و چنین ادامه میدهد: اگر یادتان باشد قوای شوروی چندین بار محافل عروسی و خوشی مردم را بمبارد کرده اند. قوای خارجی و اشغالگر پروای عروسی و خوشی مردم را ندارند آنها از یکجا شدن مردم و سرور و شادمانی آن ها وحشت دارند. آن ها میخواهند قریه ها باید مثل گورستان ها خاموش و ساکت باشند و هیچ آواز و حرکتی از آن ها به گوش نرسد. چون در گذشته ها زمانیکه انگلیسها در افغانستان تجاوز کرده بودند. مردم توسط دهل و سرنای و دمودره ها با هم یکجایی شدند و بعد بالای انگلیس ها یورش میبردند. چون روس ها از این مسأله آگاهی داشتند بناءً از ترس جان، عروسی و محافل خوشی مردم را بمبارد میکردند مردم را به خاک و خون مینشانند. احتمال دارد که این کار را امریکائی ها هم انجام دهند. چون امریکائی ها هم همان راه انگلیس و روسها ادامه میدهند.

یکی دونفر از افراد که پنهانی با قوای اشغالگر رابطه و همکاری دارند به دفاع از امریکائی هاو قوای ناتو برخاسته و میگویند: که بین روس هاو امریکائی فرق است. امریکائی ها بخاطر کومک و دموکراسی آمده اند و مثل روس ها نادان و جاهل نیستند که محافل عروسی، خوشی و ساز و سرود مردم را بمبارد نمایند. عبدالرحیم بار دیگر رشته سخن را در دست گرفته میگوید: برادران نقص ما و شما این است که تاریخ را فراموش می کنیم. گذشته ها را از یاد میبریم. در زمانی که روس ها به افغانستان حمله کردند حزبی ها میگفتند: که روس ها بخاطر کومک به مردم افغانستان آمده اند. اگر کسی مخالفت میکرد و یا سخنان آنها را رد میکرد باز فی الفور راپور آن هارا به دولت میدادند. در حالیکه همه ما و شما شاهد بودیم که روس ها هر روز و هر ساعت قریه ها را بمبارد می کردند خانه های مردم را خراب میکردند. مردم را زندانی و ترور میکردند، حال هم همین قسم است. عده از امریکائی هاو قوای ناتو دفاع می کنند و اعمال آن ها را توجیه می نمایند. مگر تاریخ ثابت کرده است که اشغالگران جز مصیبت، بد بختی و سیاه روزی چیز دیگر برای مردم به ارمغان نمی آورند. بهتر این است که دهل و سرنای را خاموش نمائیم و خاموشانه پشت عروس برویم. مردم به سخنان عبدالرحیم چندان توجه نشان نمیدهند و دوباره غرق شادی و سرور می شوند.

\*

ساعت 4 عصر است مردم با دهل و سرنای و رقص و پایکوبی طرف خانه خسر قیوم در حرکت می شوند و باصطلاح مردم پشت عروس میروند. جوانان قریه پیشاپیش دهل و سرنای به رقص و پایکوبی می پردازند و مردم جوپه جوپه از عقب دهل و سرنای با سرور و شادمانی حرکت مینمایند. زنان و دختران قریه در پشت بام های خانه های شان در حالیکه قسمتی از روهای خویش را با چادرهای شان پوشانیده اند، مردم را تماشا می نمایند و به اشاره دست شاه و شایله هایش را که بالای اسپ سفید زین کرده سوار هستند و پیشاپیش همه در حرکت میباشند به یکدیگر نشان میدهند. قیوم در عالم تخیل به فکر و چرت غرق است. کبیر پدر قیوم که از خوشی و خوشحالی در پیراهن نمی گنجد، نزدیک قیوم شده و درگوشش آهسته میگوید: بچیم پیشانی ات را باز بگیر. آدم هر روز عروسی نمیکند، چند دقیقه بعد خانه خسرت می رسیم. در این لحظه غرش ناگهانی طیاره های امریکائی که از فراز قریه عبور می نمایند همه را به وحشت می اندازد مردم و ارجح می شوند و می خواهند متفرق شوند. اما فضای حاکم جشن عروسی برای آن مجال این کار را نمیدهد و دوباره به راه خویش ادامه میدهند بعد از چند دقیقه دو باره غرش هیبتناک طیاره ها فضای قریه را احتوا می نماید و مردم مورد بیرحمانه ترین نوع بمباردمان هوایی قرار می گیرند.

صدای گریه ، ناله و فغان مردان ، زنان، جوانان و اطفال ، جانشین سازو سرور می شود. مردم اعم از پیرو جوان، مرد وزن و اطفال که چند لحظه قبل در سرور و شادمانی غرق بودند اکنون در خاک و خون می غلتند و از سر و روی آنها خون فوران مینماید . فضای قریه را دود ، گرد و خاک احتوا مینماید. صدای نجوا و گریه و زاری هر طرف بلند است کسانیکه جان به سلامت برده اند. دوستان و اقارب شان را در میان انباردود و خاک جستجو می نمایند. زنان قریه گریه می کنند ناله میکنند. خود را به روی خاک می اندازند موهای خود را تار تار می کنند. امریکائی ها ، قوای ناتو ، دولت دست نشانده و تسلیم طلبان که با آن ها همکاری می نمایند و مردم را فریب میدهند بدعا می کنند. هوا آهسته آهسته تاریک میشود. شب ظلمانی در تاریکی عمیقی فرو میرود. شب بینوایان ، مظلومان و ستمدیدگان . آری چه شب ظلمانی و وحشتناکی!؟

\*

اخبار شب مثل همیشه اخبار ضد و نقیض پخش میکند. گزارشگر بی بی سی از قول مردم منطقه می گوید: در حمله هوایی از طرف امریکائی ها و قوای ناتو در محفل عروسی در قریه ده رانود صورت گرفت 50 نفر از مردم قریه به شمول عروس و داماد از بین رفتند. گزارشگر دیگری از قول فرمانده قوای امریکائی و ناتو بمباردمان قریه و محفل عروسی را تکذیب میکند و چنین میگوید: از قریه مربوط بالای قوای امریکائی و ناتو فیر صورت گرفت و ما مجبور به دفاع گردیم که در اثر این حمله دفاعی 50 نفر از طالبان به شمول دو نفر قوماندان آن ها (بخوان عروس و داماد) از بین رفتند و حدود ده نفر آن ها با سلاح و مهمات دست داشته شان اسیر نیروهای دولت و قوای ناتو گردیدند.

\*

عبدالرحیم که در این حادثه شدیداً مجروح گردیده بود و مدتی تحت مداوی و مداوا قرار داشت در یکی از روز های آفتابی که وضع صبحی آن کمی بهتر شده است با استفاده از چوب های زیر بغل بیرون بر آمده و در صفحه باغچه که برایش جای درست کرده اند به استراحت می پردازد. عده از اهالی قریه که از بمباردمان جان به سلامت برده اند به عیادتش آمده اند و در حین جای خوردن در صحبت را از این طرف و آن طرف باز میکنند و راجع به حادثه المناک که در عروسی قیوم صورت گرفت باهم صحبت مینمایند. عبدالرحیم بعد از شنیدن صحبت دیگران با استفاده از فرصت صحبتش را چنین آغاز مینماید:

برادران نقص ما و شمادر این است که از تاریخ عبرت نمی گیریم و هربار دشمن به اشکال گوناگون ما را فریب میدهد. دولت های انگلیس ، روس و امریکا همه شان یکی هستند و یک نوع سیاست را دنبال مینمایند . گرچه در این باره قبلاً هم با شما صحبت نموده ام و شاید سخنانم تکراری باشد . اما خوب است که یکبار دیگر آنرا بصورت اجمال یادآوری نمایم . وقتی انگلیس ها به افغانستان تجاوز کردند عده که مخفیانه با آن ها در ارتباط بودند، در بین مردم تبلیغ می کردند که گویا انگلیس ها به کومک مردم آمده اند . آن ها پول دارند، مردم افغانستان غریب است بدون کومک آن ها ما هیچ چیز کرده نمی توانیم . اما مردم به چشم و سرمیدیدند که انگلیس ها آزادی آن ها را سلب نموده بود و هر روز با آن برخورد توهینی و تحقیری می کرد.

بالآخره مردم با هم متحد شدند، بر ضد انگلیسها قیام کردند و آنان را شکست دادند . همچنان وقتیکه روس ها به افغانستان آمدند. حزبی ها که مزدوران و جاسوسان آن ها بودند تبلیغ می کردند که گویا روس ها برای کومک مردم آمده اند. در حالیکه روس ها هر روز قریه ها و دهات را بمبارد می کردند و مردم را به نام های اشرا و شعله ای و چه و چه به زندان می انداختند و یا آن ها را اعدام می نمودند. بعد از اینکه مردم ما روسها را شکست دادند. نوبت به امریکائی ها و قوای ناتو رسید . امروز هم عده که با امریکائی ها و قوای ناتو همکاری دارند و برای آنها جاسوسی می کنند.

در بین مردم تبلیغ می کنند که گویا امریکائی ها ، قوای ناتو و روسها باهم فرق دارند. امریکائی ها و قوای ناتو برای کومک و معاونت مردم افغانستان آمده اند. در حالیکه ما و شما به چشم سردر عروسی قیوم دیدیم که امریکائی ها و قوای ناتو با مردم چگونه برخورد نمودند. اگر یادتان باشد من در همان روز عروسی

قیوم برایتان عرض کردم که برادران ساز و سرود را بس کنید که اگر امریکائی ها خبر شوند منطقه را بمبارد می کنند مگر یکی دو نفر که خودتان هم آن ها را میشناسید، می گفتند که ای بابا امریکائیاها با انگلیس ها و روس هافرق دارد. امریکائی ها اینقدر بی عقل نیستند که مردم بیگناه را بمبارد کنند. خودتان می فهمید که اگر آدم کمی جدی صحبت کند باز راپور آدم را به دولت و امریکائی ها میدهند و آدم را بنام تروریست و القاعده به گوانتانامو می اندازند. همه سر را به علامت تصدیق تکان میدهند و میگویند: راستی که مار آستین از همه مارها کرده خطرناک تر است.

## تشکیل امپراتوریهای استعماری

### استعمار در دوره تراکم اولیه سرمایه:

استعمار (Colonialism) گرچه در عهد باستان نیز وجود داشته است، لیکن در دوران سرمایه داری، بویژه در دوره ای که نظام اجتماعی- اقتصادی به آخرین مرحله تکاملی خود- امپریالیزم- وارد شد نشوونمایافت. استعمار محدودیه دورانی تاریخی است و همراه با زوال جهان سرمایه داری زوال می یابد. تاریخ استعمار به سه مرحله تقسیم می شود: مرحله نخست مربوط به دوران تراکم اولیه سرمایه است. مرحله دوم با دوره سرمایه داری غیرانحصاری و مرحله سوم با دوران امپریالیزم مطابقت دارد. در طی دوره تراکم اولیه سرمایه، سرمایه استعماری قدرتهای اروپائی بصورت تسخیر و غارت بسیاری از کشورها، بهره کشی غیرانسانی از اهالی بومی و برقراری تجارت انحصاری تجار اروپائی با ممالک آسیائی، افریقائی و امریکائی بروز نمود. نتیجه این سیاست جاری شدن سیلی از خزاین- طلا، نقره و سنگهای گرانبها به اروپا بود و این خودمحرکی بود برای تکامل روابط پولی- کالائی و تراکم مبالغ عظیمی پول در دست افراد گوناگون که زمینه اصلی تولید سرمایه داری را تشکیل میدهد. در دوران طلوع سرمایه داری، اسپانیا و پرتگال امپراتوریهای بزرگی را تشکیل دادند. پرتگالی هادر جریان مبارزه با اعراب به ساحل شمالی افریقا رخنه کرده و در سال 1415 میلادی سوته (Ceuta) را تصرف نمودند. از آن پس این ناحیه بمنزله پایگاهی برای تجارت دریایی و تصرفات استعماری مورد استفاده قرار گرفت. در نیمه دوم قرن پانزدهم دریانوردان پرتغالی به کشف دماغه سبز افریقا سواحل گینه (ساحل طلا)، دماغه امید نیک و مسیر دریایی دور افریقا به هند توفیق یافتند. در مناطق اکتشافی مزبور پرتگالی ها ایستگاه های تجارتی برپا داشتند که در واقع عبارت بود از مرکز تجارت با اهالی بومی و استحکامات نظامی استعمارگران در نخستین ربع قرن شانزدهم که پرتغالی ها به سواحل غربی و تاحدی شرقی هند و مالاکا نظارت خود را برقرار نمودند. پرتگالی ها با تصرف شهرهای عدن (واقع در ملتقای دریای سرخ و اوقیانوس هند) و هرمز (در خلیج فارس) مسیرهای تجارتی کهن را به اسکندریه از طریق دریای سرخ و از هند به سوریه از طریق بین النهرین بستند. پرتگالی ها بخش چشم گیری از جزایر سوندا، اندونیزی و برازیل را نیز تصرف کردند و بدین گونه امپراطوری پهناوری را تشکیل دادند.

امپراطوری استعماری اسپانیا نیز در همین زمان در حال تشکیل بود. آغاز تشکیل آن به سالهای 1492 میلادی میرسد هنگامی که کرسٹوف کلمب جزایر باهاما، هائیتی، کوبا و سواحل امریکای جنوبی را کشف کرد. بزودی پس از آن اسپانوی ها به فتوحات خونین خود در اراضی جدید ادامه دادند، به بهانه «مسیحی کردن» بومیان، اسپانیولی ها، به مناطق باز هم تازه با توسل به هر نوع خشونت، بربریت، پیمان شکنی و نیرنگ دست اندازی نمودند. در سال 1519 میلادی هرتاند و کورتس بانیروی نسبتاً کوچکی مکزیکی پهناروغنی را که تحت حاکمیت "آزتک ها" بود کشف کردند. پس از کورتس اسپانیائی ها دولت های "مایا" را نابود کرده و مقاومت قبایل ساکن فلات مکزیک و امریکای مرکزی را درهم شکستند. در سالهای 1532- 1535 نیروهای اسپانوی دیگری تحت فرماندهی فرانسیسکو پیزارو نابخرد و سفاک به تپاهاناکو (دولت اینکا ها) هجوم برد. وجود اسلحه گرم و اسب در اردوی اسپانیائی ها به آنها کمک کرد به این ناحیه نیز دست یابند. مهاجمان در اینجا نیز مانند مکزیکی برای نیل به هدف های خود به فریب و تزویر دست یازیدند. خصومت میان اسپانیائی ها و اینکاها چند دهه ادامه داشت. فاتحان اسپانوی بزودی بقیه سرزمین های جنوبی، مرکزی و تاحدی شمالی را مطیع خود ساختند. تنها برازیل و بخشی از شیلی مستثنی بود. اولی

بدست پرتغالی ها افتاد و دردومی مهاجمان بامقاومت سرسختانه و طولانی اتحادیه قبایل آراکانیان روبرو شدند.

فتوحات استعماری اسپانیایی ها با غارت آشکار بومیان توأم بود. خزاین و نفایس شگرف از فرمانروای اینکا و فرمانروای آرتک ربوده شد. اسپانیایی ها مقابر و معابد باستانی ویران شده را حفاری نموده، آثار نفیس هنری را نابود ساخته و از آنجا طلا، نقره و سنگ های قیمتی را به چنگ آوردند. مهاجمان بومیان را نابود ساختند یابه بردگی گرفتند و آنها را مجبور کردند تا در املاک و مزارع بزرگ و معادن باشیوه ای برده و اربه کار مشغول شوند. نتیجه شکل های بهره کشی جان فرسا تقلیل شدید تعداد جمعیت بود. در طی حکومت اسپانیایی ها نزدیک به 8 میلیون بومی جان خود را از دست دادند. از اینرو استعمارگران مجبور شدند به شکار سیاهان افریقایی برای کار در امریکا بپردازند و بدین گونه سیاهان نیز به محض ورود به امریکا به یک زندگی نکبت بار برده و ار محکوم بودند.

پرتغالی ها نیز از توسل به هر شیوه بی رحمانه دست کمی از اسپانیایی ها نداشتند. آنها کشتی های عرب، هندی و چینی را غارت و غرق میکردند. آنان از ایستگاه های تجاری در هند و مستملکات جزیره ای خود به قبایل بومی هجوم برده و از طریق غارت ادویه جات و محصولات گرمسیری با ارزش آنها به ایشان خراج می بستند. تجار پرتغالی این اجناس را به قیمت های بسیار گزاف در بازارهای اروپایی می فروختند. «تجارتی» که پرتغالی ها با بومیان میکردند یک کلاه برداری رسوایش نبود، و در ازای اشیاء کم ارزش و ناچیز استعمارگران بهای بسیار هنگفتی را مطالبه کرده و سودهای در حدود چند صدوحتی چند هزار درصد دریافت میکردند. همه این عوامل استعمار اسپانیه و پرتگال (گشودن معادن طلا و نقره، غارت منابع مادی خلق های افریقا و آسیا و امریکا، نابودی و برده سازی جمعیت بومی، برده ساختن سیاهان و دادوستد نامتعادل) گوهر تراکم اولیه سرمایه را تشکیل میدهد، چنین بود طلوع عصر تولید سرمایه داری.

رقابت های استعماری قدرت های اروپایی:

اسپانیا و پرتگال نخستین امپراطوران استعماری بودند. رقابت تجاری - دریایی و استعماری میان دو کشور شدت می یافت. برای اجتناب از یک برخورد آشکار دو کشور در سال 1529 میلادی قراردادی منعقد نمودند که بموجب آن جهان بدو نیمه تقسیم شد. اسپانوی ها دریکسو و پرتگالی های درسوی دیگر حق تصرف کشورهای و تبدیل آنها به مستعمره خود را بدست آوردند. این نخستین تقسیم استعماری جهان بود. خصومت میان اسپانیا و پرتگال از میان نرفت و مهاجمان دیگر - هالند، انگلیس و فرانسه - نیز یکی پس از دیگری در صحنه رقابت استعماری ظاهر شدند.

در قرن هفدهم میلادی هالند برتفوق بر اسپانیا و پرتگال به صورت یکی از بزرگترین امپراتوری های استعماری درآمد. فاتحان - تجار هالندی در اواخر قرن شانزدهم به آنجاها، رخنه کرده بودند. یک کمپنی هند شرقی در سال 1602 میلادی تشکیل شد (این کمپنی تا سال 1793 وجود داشت). کمپنی حق انحصاری تجارت در اوقیانوس هند و اوقیانوس آرام را برای خود قایل شده بود. تجار هالندی و مزدوران آنها خلق اندونیزی را به اسارت خویش در آورده و ثروت و ثروت این کشور استوائی را یغماگرانه می ربودند. آنها جمعیت «زاید» (از نقطه نظر هالند) جزایر را نابود کرده و برای اینکه قیمت هارا بالا نگهدارند انبوهی از محصولات را ارزشمند راسوزانند. در سال 1621 هالند برای اداره عملیات خود در قاره امریکا کمپنی هند غربی را بوجود آوردند.

در نیمه قرن 17 هالند پرتگال را مجبور به خروج از بخش جنوبی افریقا کرده و مستعمره خود «کیپ کلنی» را در این منطقه بوجود آورد. در سال 1656 میلادی هالند پرتگالی هارا از سیلان (سیلون) اخراج کرد. ولی هالند کشوری بیشتر تجاری بود تا صنعتی و در رقابت شدید با انگلیس که کشور صنعتی و پیشرفته ای بود درمی ماند. بویژه در نتیجه جنگ های انگلو - هالند، انگلیس جای هالند را در امریکای شمالی گرفت. حضور استعماری انگلیس بطور عمده با مانع قدرت های استعماری کهن - پرتگال و اسپانیا روبرو بود. کشتی های جنگی انگلیس با تصویب و اطلاع حکومت خود و بدون اعلان جنگ به کاروان های دریایی اسپانیا که در میان امریکا و اروپا در رفت و آمد بودند حمله کرده و آنها را غارت می نمودند. اوج رقابت های دریایی و استعماری انگلو - اسپانیا واژگون بختی آرمادای شکست ناپذیر مشهور بود که بوسیله نوگان انگلیسی نابود شد (1588 میلادی). بدین گونه انگلیس به سرعت «فرمان روای امواج» گشت. ولی داشتن این عنوان چیزی نبود که بورژوازی جوان انگلیس بدان نیاز داشت. حکومت بر امواج وسیله نیل به تسلط بر خشکی بود. در قرن هفدهم انگلیس فتح ایرلند را که از همان نیمه دوم قرن دوازدهم شروع شده بود تکمیل

کرد. انگلیس در دهه 1830 به تعقیب یک سیاست استعماری تجاوزکارانه مخصوص آغاز نهاد. جنگ های استعماری انگلیس آشکار ایغماگرانه بود. هدف این جنگها خلق ید ازرقبا وجانشین کردن خوددرستم به خلقهای دیگر بود. فرانسه که در آنجا نیز روابط سرمایه داری به سرعت رشد می یافت رقیب اصلی انگلیس بشمار می رفت.

در قرن هفدهم و هژدهم فرانسه امپراطوری استعماری خویش را باتصرف کانادا، هند وچین وبخشی از منطقه چین تشکیل داد. فرانسه نیز یک کمپنی هند شرقی، سنگال و کمپنی های دیگری بوجود آورده بود وباکمک آن به تسخیر مستعمرات می پرداخت.

استعمارگران انگلیس برای تبدیل کشورهای متصرفی به ضمایم کشاورزی خود، خلق های ممالک مزبور را به خاک سیاه نشانند. در نتیجه جنگ با اسپانیا انگلیس ها مستملکات خود را در هند غربی (امریکا) گسترش داده وبه فلوریدارخنه نمودند. جنگ های بعدی در نیمه قرن هژدهم (جنگ بر سر وراثت تاج وتخت اطیش در 1740-1748 وجنگ هفت ساله در 1756-1763) برای انگلستان مستملکات تازه بیار آورد. انگلیس مستعمره فرانسه در کانادا ومناطق جدیدی را در هند متصرف شد. تصرف هند واخراج فرانسه و رقبای دیگر از این کشورها بیشتر بتوسط کمپانی هند شرقی انگلیس انجام گرفت که در سال 1600 تاسیس شده بود. در پیمان شکنی، بی رحمی و حرص سیری ناپذیر، کمپنی هند شرقی انگلیس هرگز دست کمی از فاتحان اسپانیائی نداشت. مثلاً فتح بنگال با غارت خزاین، اخذ غرامت ومالیات سنگین از کلیه اهالی کشور همراه بود. کمپنی بامجبور ساختن نساجان هندی به کار بدون مزد برای انگلیس از کار برده وارانها سودسرسار برد. در مزارع کشت تریاک کمپنی از کار اجباری دهقانان هندی بهره فراوان گرفت. در نتیجه سلطه انگلیس بر بنگال این کشور در سال 1770 گرفتار قحطی وحشتناکی شد که هفت ملیون نفر را به خاک هلاکت افکند. نمایندگان سرمایه داری جوان انگلیس در نواحی مختلف بابیورحمی همانندی اقدام نمودند.

یکی از ویژگیهای کمپنی های هند شرقی وغربی دول اروپائی این بود که در عین خصوصی بودن از پشتیبانی دولتی چشم گیری برخوردار بودند. نیروی دریائی وارتنش فعالیت های کمپنی های مزبور را به زور اسلحه تضمین می نمود. یکی از «اشتغالات» عمده استعمارگران اروپائی تجارت برده بود. در اندونیزی، هلند زندان های مخفی ویژه ای در اختیار داشت که در آنها از کودکان ربوده شده نگهداری می شد تا به وقت بلوغ به بردگی فروخته شوند. افریقا بصورت انبار ذخیره شکار برده درآمد. بردگان افریقائی بیشتر در امریکا فروخته می شدند.

تراکم اولیه سرمایه در مستعمرات:

تصرفات استعماری دوره تحت مطالعه در جریان تراکم سرمایه عامل مهمی محسوب می شد. ولی تراکم اولیه در مستعمرات اساساً از جریان تراکم سرمایه در اروپا متمایز بود. نخست اینکه ارزش های یغماشده بدست استعمارگران به مراکز کشورهای استعماری صادر شده و در آنجا به صورت سرمایه درمی آمد. بدین گونه تشکیل امپراطوری های استعماری سیل سرمایه بزرگ را به اروپا جاری ساخت و در آنجا به سرمایه به دست کمپنی های تجارتمتمركز می گشت که آنرا در تولید صنعتی به کار می انداختند.

ثانیاً: تصرف اراضی دهقانان هندی بدست انگلیس، در اندونیزی به وسیله هالند وبومیان امریکائی وخلق های دیگر به دست اسپانوی ها به پیدایش ورشد روابط سرمایه داری در کشورهای زیر سلطه استعمار منجر شد. استعمارگران شیوه های قبیلله ای، برده داری وفنودالی بهره کشی را حفظ کرده و یک جنبه غارتگرانه نیز به آنها افزودند. بهره کشی یغماگرانه نه فقط غارت مستعمرات بلکه نابودی ملیونها نفر را نیز در پی داشت. قحطی سال 1700 در بنگال که نتیجه سوء اداره انگلیس ها بود یک سوم جمعیت را تلف کرد. به موجب مدارک لاس کازاس- چهره سیاسی وفرستاده مذهبی اسپانیائی- پورتریکو وجامانیکا در زمان هجوم اسپانوی ها ششصد هزار جمعیت بومی داشت؛ 22 سال بعد این رقم به چهارصد هزار نفر رسید تعداد بومیان نواحی دیگر امریکای متصرفی بطور فاجعه آمیزی کاهش یافت. ثالثاً: در اکثر مستعمرات در طی دوران تراکم اولیه سرمایه، کار مزدوری جانشین کار اعضای جماعت های آزادروستائی، بردگان، سرف ها نشد ونیز دوران مزبور در این کشورها با سیر قهقرائی اقتصادی قابل توجهی همراه بود.

مهمترین نتیجه سیاست استعماری در دوره تراکم اولیه سرمایه عبارت از این بود که غارت، تجارت برده، نابودی کامل ملیت ها وقبایل، جنگ ها و کار اجباری سرف ها و بردگان بومی سبب تراکم شدید سرمایه در دست های استعمارگران اروپائی گشت. نظام استعماری به رشد تجارت منجر شد

وتضمینی بسود برای بازارکارخانه های جدید. یکی از مهمترین نتایج دوره تراکم سرمایه اولیه کشفیات جغرافیایی بزرگ بود که نتیجه آن تشکیل یک بازار جهانی بود. در قرن هژدهم این بازار هنوز تشکیل نشده بود ولی وجودامپراطوری های استعماری به تشکیل آن کمک نمود. بهره کشی از مستعمرات محرکی بود برای رشد قدرت صنعتی دول سرمایه داری، درحالیکه درخودمستعمرات مانع این رشد بود ودرپاره ای موارد سطح تکامل نیروهای مولد وروابط اجتماعی را به قهقرابرد.

درطی دوره تراکم اولیه سرمایه، برخی ازبزرگ ترین دولت های آسیائی نظیرچین، ایران وامپراطوری عثمانی نیزگرچه رسماً استقلال آنها محفوظ ماند لیکن آماج غارت وبهره کشی استعماری واقع گردیدند. درپایان قرن هژدهم برتری انگلیس بر سایر قدرت های استعماری کاملاً آشکارگشت. فرانسه وهالند وبطریق اولی اسپانیا وپرتغال، بیش ازپیش از لحاظ تکامل اجتماعی- اقتصادی به علت ادامه رژیم های فئودالی واستبدادی از انگلیس عقب ماندند.

در زمان انقلاب کبیربورژوائی فرانسه اشکال کهنه بهره کشی استعماری منسوخ گشت. کلاه برداری محض، تجارت علنی، تسلط انحصاری کمپنی های تجاری و دادوستد ناعادلانه- همه این اشکال بهره کشی خاص سرمایه داری کم رشد دیگرنتایج مطلوب بدست نمی داد. باپایان دوره تراکم سرمایه اولیه کمپنی های تجاری انحصاری متعدد گرفتاررکود مالی وکسربودجه مزمن گشته وورشکست شدند، از آن جمله بود کمپنی های فرانسوی واین پدیده درکمپنی های هلندی وانگلیسی نیز دیده شد. قیام های مداوم خلق ها وبردگان زیرسلطه نیز ضرورت انتقال به شیوه های جدید بهره کشی از مستعمرات راتحمیل نمود.(ادامه دارد...)

## اشعار انتخابی

### شاعر فردا

منم داستان سرای آرمان خلق زحمتکش  
که هستم رهسپار سرزمین روشنائی ها  
چراغ شعر من  
روشنگر این وادی تاریک جان فرسا  
سرود پیشتازم  
اختر آن آسمان روشن فردا  
که برخورشید رخشانش  
نگردد چیره ابرظلمت وتاریکی افسون  
واندر کوهساران زمینش لاله بینی  
لاله های آتشین وسرخ  
که باشد یادگار جاویدان از قطره های خون:  
خون رادمرد وپیشتاز راه آزادی  
که اندر سنگر پیکار "هستی ساز دشمن سوز"  
طلسم بردگی بشکست ودست زور کوتاه کرد.  
سرود من  
نباشد آب وباشد "شعله جاوید"



چه آتش ها  
که اندر کاخ بیدادوستم زین شعله افروزد  
کجا شعر است  
این فریاد مرغ آتشین بال است  
که ازین گوشه  
از این "بام گیتی" میکشد آواز  
برای کارگر  
برای رهرو فردای هستی بخش  
که اندر کوره بیداد این مشت ستمگستر  
روان پرشکوه خویشتن بیهوده میسوزد  
و آن برزیگر محزون  
که اندر کشتزار خویش بهر غیر میکارد....  
سرود من  
کجا مانند این جادوگران پیر اندر ظلمت تاریخ  
جبین خویش بردرگاه اربابان زرساید  
ویادر آستان این نیکورویان سیمین تن  
فرود آرد سرو افسانه عشق و هوس خواند.  
سرود من  
سرود رزم پیکار است- پیکار رهائی بخش  
بهار من  
بهار روشنائی بهار خلق زحمتکش  
گریزانم از این ظلمت بسوی روشنائی ها.  
منم من: شاعر فردا:  
19 ماه ثور 1347

خورشید سرخ  
خلق ما بردوش گیر دگر لوای انقلاب  
میشود خورشید سرخش رهنمای انقلاب  
چون شفق گلگون شود این سرزمین باستان  
از قیام کارگران پیشوای انقلاب  
ابر ظلمت را گریزد ز آن رخس کین خلق  
روز رستاخیز توده از فضای انقلاب  
ز ورق بیداد درخیمان اهریمن صفت  
غرق خون گرد بدست ناخدای انقلاب  
کشته از دشمنان افتد به میدان نبرد

گر رومستانه توده در قفای انقلاب  
خلق ماباکامیابی گربیندد عقدخویش  
باعروس پرشکوه و خوشنمای انقلاب  
فعله و دهقان رهد از رنج استنماروسود  
گرنهد از شوق باهم سرپای انقلاب  
گر خروشنند توده ها از پایگاه روستا  
حکمفرمائی کند بهر خدای انقلاب  
1347 /9/14

### معنی آدم

شادبمان ای هنررنجبر  
ای شرف دوره نوع بشر  
ای ز تو آباد جهان وجود  
هیچ نبودار که وجودت نبود  
دولت شاهان اثر گنج تست  
راحت اعیان ثمر رنج تست  
گر تو دوروزی ندهی تن بکار  
یکسره نابود شود روزگار  
باعث آبادی عالم تویی  
رنجبرامعنی آدم تویی  
(لا هوتی)

### توای مادر

ز خلق تنگ من اکنون چه میپرسی توای مادر  
توای مادر توای بخشنده شادی  
توای بخشنده خوشبختی و آباد و بربادی  
توای گوینده افسانه شیرین آزادی  
ز خلق تنگ من اکنون چه میپرسی توای مادر  
نه تنگ است خلق من از هجر روی آن پری پیکر  
اگر گریم نگریم از غم و دوری آن دلبر  
وطن تنگ آمده است بر من ازین رو خلق من تنگ است

وطن آزاد باید بود  
بیایستاده ایم اکنون وطن رامیکنیم آزاد  
ازین پس بندگی تنگ است  
خیانت ها به صدرنگ است  
دل دشمن گرازسنگ است  
مرابادشمنان جنگ است  
زخلق تنگ من اکنون چه میپرسی توای مادر  
وطن تنگ آمده است برمن زینروخلق من تنگ است  
وطن آباد باید بود بیایستاده ایم اکنون  
\*\*\*\*\*